

بیانیه کمیته مرکزی

برای انتخابات آزاد، علیه انتخابات فرمایشی

انتخابات مجلس نهم در شرائطی فرا می‌رسد که جامعه ما سال‌هاست مبارزه علیه حکومت را پشت سر گذاشته است. بزرگ‌ترین جنبش اعتراضی مردم در طول حیات جمهوری اسلامی، در دو سال گذشته، در برابر استبداد برخاسته و حکومت جمهوری اسلامی تنها با استقرار گسترده نیروهای سرکوب خود در خیابانها و کشتار، زندان، شکنجه، تجاوز و اعدام توانسته است، فعلاً آن را مهار کند. هنوز هم زندان‌ها مملو از فعالان سیاسی، مطبوعاتی و جنبش‌های اجتماعی است. حتی دو کاندیدای مورد تأیید شورای نگهبان، آقایان میر حسین موسوی و مهدی کروبی برای انتخابات ریاست جمهوری دوره دهم، به جرم اعتراض به تقلب در خانه‌های خود حبس شده و بسیاری از کادرهایی که در ستادهای انتخاباتی آنها فعالیت داشتند، به دلیل مخالفت با نتایج انتخابات، بازداشت، شکنجه و به زندان‌های سنگین محکوم شده‌اند.

ما در جریان انتخابات مجلس هشتم اعلام کردیم که جمهوری اسلامی همواره تلاش نموده است تا با محروم نمودن دگراندیشان و به ویژه نیروهای چپ و دموکرات و سکولار جامعه، حق انتخاب را به درون حکومت، محدود کند. تأکید نمودیم که در قاموس این نظام، نظر و رای مردم تا آنجا اهمیت دارد که به نفع صاحبان قدرت به صندوق‌های رای ریخته شود. گفتیم که این حکومت تحمل آن را ندارد که حتی رای مردم در محدوده خود طرفداران نظام حاکم نیز اثرگذار باشد. توجه دادیم که بسته‌تر شدن این دایره نشانگر هراس حکومت از دخالت مردم، حتی در محدوده جابجا کردن مهره در درون حکومت است.

بقیه در صفحه ۲

نگاهی به نتایج انتخابات ترکیه و عوامل پیروزی سه باره حزب حاکم

قانونگذاری ترکیه را از آن خود ساخت. هرچند که نظرسنجی‌های پیش از انتخابات نیز حاکی از پیروزی حتمی «آک‌پ» بود، ولی موفقیت پایایی چشمگیر آن توجه و شگفتی بسیاری از ناظران داخلی و خارجی اوضاع این کشور را برانگیخت.

در واقع نیز، پیروزی پی در پی و سه‌باره حزب حاکم، در تاریخ انتخابات مجلس ترکیه در نیم قرن گذشته، بی‌سابقه است. در دمکراسی‌های توسعه یافته غربی، احزاب در قدرت غالباً پس از یک یا دو دوره دچار فرسودگی می‌شوند، وعده‌های انتخاباتی تکراری و یا تحقق نایافته آنها رأی دهندگان را خسته و سرخورده می‌کند و، از این رو، در جریان انتخابات بعدی، جای خود را به احزاب دیگر می‌سپارند و این روال معمولاً، به طور متناوب، ادامه می‌یابد.

بقیه در صفحه ۱۰

در انتخابات عمومی مجلس ترکیه، که در ۱۲ ژوئن برگزار شد، حزب حاکم، یعنی حزب «عدالت و توسعه» (آک‌پ)، باری دیگر برنده شد. این سومین پیروزی پی‌درپی حزب «عدالت و توسعه» در انتخابات پارلمانی است که، طی آن، با کسب نزدیک به ۵۰ درصد آرای مأخوذه، اکثریت بالایی از کرسی‌های بیست و چهارمین دوره

کورد اپین شماره

پانصد هکتار جنگل های بلوط لرستان با بی کفایتی

حکومت در آتش سوخت

صفحه ۲

اعلامیه کمیته مرکزی

وفاق عمومی حول برگزاری انتخابات آزاد

صفحه ۳

نادر عصاره

تاملی بر یک گفتگو پیرامون انتخابات آزاد

صفحه ۴

احمد آزاد

«دمکراسی»، در سایه دیکتاتوری سرمایه

صفحه ۷

احمد آزاد

مصاحبه با وجدی مصطفی از اپوزیسیون چپ سوریه

صفحه ۹

ناهید بجهپور

کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷:

حذف خونین و بیرحمانه مخالفین!

ماه‌های مرداد و شهریور ۱۳۶۷، زندانیان سیاسی در زندان‌های رژیم اسلامی، به فرمان خمینی، قتل عام شدند. اسرار این جنایت، توسط خانواده‌های درد مند کشته شدگان و زندانیانی که از معرکه جان بدر برده بودند، بسرعت افشا شد. از آن زمان تا کنون، سران رژیم و افرادی که مستقیماً دست در این جنایت داشتند، از آن چه که بر سر اسرای خود آورده‌اند، سخن نگفته و آن را پنهان داشته‌اند. در میان سران و هواداران رژیم اسلامی تنها یک استثنا وجود داشت. آیت اله منتظری، در نتیجه مخالفتش با این کشتارها، موقعیت ممتاز خود در حکومت را از دست داد. خمینی، او را از موقعیت جانشینی خود، برکنار کرد. منتظری، چند سال بعد از آن فاجعه، در خاطرات خود، اطلاعات موقفی را در مورد کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ منتشر کرد.

زخم عمیق کشتار بیش از چهار هزار زندانی سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، التیام نیافته است. هنوز دور است آن منزلی که بتوان بر فراز آن فریاد زد: هرگز دیگر این گونه مبادا! رسیدن به آن منزل دو شرط دارد: شرط اول آن است که همگی محکوم کنند کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ و حذف خونین و بیرحمانه مخالفین بفرمان خمینی را. شرط دوم آن است که همگی خواستار طرد فرهنگ حذف مخالف از صحنه سیاسی جامعه ما باشند. **بقیه در صفحه ۶**

بقیه از صفحه اول

بیانیه کمیته مرکزی

برای انتخابات آزاد،

علیه انتخابات فرمایشی

.....

در جریان انتخابات مجلس هشتم و به خصوص در رسوایی تقلب آشکار در انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری، برای بخش هر چه وسیع‌تری از مردم اثبات شد که جمهوری اسلامی و در راس آن ولی فقیه رای مردم را تا آن جا قابل قبول می‌داند که در تأیید دستگاه ولایت و جناح مسلط به صندوق‌ها ریخته شود. هرگاه این رای تابع رای "رهبری" و در تأیید نظر جناح مسلط نباشد، صندوق رای به کنار نهاده می‌شود و پاسخ "رای من کو" با ضرب و شتم و کشتار در خیابان‌ها، و غل و زنجیر و زندان داده می‌شود.

انتخابات در جمهوری اسلامی از ابتدا تا کنون غیر آزاد و گزینشی بوده است. یعنی تا کنون حق انتخاب شدن، حق سخن گفتن، حق نوشتن و انتشار آن، حق داشتن روزنامه و نشریه، حق فعالیت احزاب سیاسی و نهادهای مدنی، حق استفاده برابر از رسانه‌های عمومی برای مخالفان حکومت، وجود نداشته است. اگر از نخستین انتخابات بگذریم که در آن تا حدی امکان شرکت جریان مخالف وجود داشت، در سایر انتخابات، این حق لگدمال شده و حداکثر، امکان رقابت جناح‌های درون حکومت برای حضور در نهادهایی مثل مجلس و ریاست جمهوری وجود داشته است. اما از انتخابات مجلس هفتم بدین سو، دامنه این رقابت‌ها، زیر تیغ نظارت استصوابی شورای نگهبان، تنگ‌تر شد. انتخابات مجلس هشتم، به لحاظ تنگ نظری و فضای ضد دموکراتیک حاکم بر آن، گوی سبقت را از دیگر دوره‌ها ربود. دخالت در انتخابات و فرمایشی کردن کامل آن، در جریان انتخابات ریاست جمهوری گذشته با تقلب علنی و رای‌سازی برای احمدی نژاد تکمیل شد و انتخابات به مضحکه‌ای در ابعاد توده‌ای بدل شد و برای بسیاری از کادرها و مسئولان سابق حکومت نیز زیر سؤال رفت. اگر در دوره‌های پیشین، به دلیل رقابت و نظارت جناح‌های حکومتی تقلب و رای‌سازی به شکل علنی دشوار بود، در انتخابات ریاست جمهوری دهم، تقلب آشکار چهره و خصلت اصلی انتخابات را ساخت. دستکاری در آراء، آن قدر آشکار و علنی صورت گرفت که نتایج انتخابات پیش از شمارش آراء توسط جناح مسلط اعلام شد و ولی فقیه قبل از پایان مهلت رسمی انتخابات، احمدی نژاد را برنده آن معرفی نمود. اکنون جمهوری اسلامی در آستانه انتخاباتی دیگر قرار گرفته است. اگر تا دیروز مردم را برای مشارکت در انتخابات گزینشی و تحت کنترل خود تشویق می‌نمود، امروز، در نتیجه تجربه انتخابات ریاست جمهوری پیشین و حوادث بعد از آن، به شدت از حضور مردم در صحنه سیاسی کشور بیمناک است. این در حالی است که رژیم بیش از هر زمانی نیازمند نمایش مشروعیت مردمی است. اما لازمه این نمایش، باز کردن محدود فضای سیاسی و ایجاد امکان و انگیزه برای دخالت

بخش‌هایی از مردم در انتخابات است. امری که حکومت نه می‌خواهد و نه می‌تواند بدان عمل کند. از یک سو به گرم کردن تنور انتخابات نیاز دارد، از سوی دیگر هرگونه گشایشی در فضای سیاسی را تهدیدی علیه موجودیت خود می‌بیند. کابوس جنبش اعتراضی دو سال گذشته بر ذهن و عمل حکومت سایه انداخته است. اوضاع درونی حکومت آشفته و درهم ریخته است. حذف اصلاح طلبان از حکومت با قهر و خشونت عملی شده است، اما سرکوب جنبش و یورش به نهادهای مدنی، حبس و زندان فعالان جنبش‌های اجتماعی، محاکمه اصلاح طلبان و اعلام انحلال احزاب آنان، امنیت حکومت را تأمین نموده و جناح مسلط حکومت را یک پارچه نکرده است، بر عکس، شکاف‌های درون آن را آشکارتر ساخته و کشمکش بین باندهای قدرت را تشدید نموده است. این بار «جریان انحرافی» از درون «دوب شدگان در ولایت» سر برآورده است. جنگ مغلوبه بر سر تقسیم قدرت ماه‌ها قبل از انتخابات در درون حکومت آغاز شده است.

اوضاع منطقه و سرنگونی دیکتاتورهای یکی پس از دیگری نیز، عامل فشار دیگری بر حکومت است. از سوئی جمهوری اسلامی به چشم خود می‌بیند که تیز کردن تیغ سرکوب در هیچ کدام از این کشورها پاسخ نداده و به ناگزیر حکومت‌های سرکوبگر وادار به عقب نشینی و از قدرت به زیر کشیده شده‌اند. از سوی دیگر می‌داند که با هر عقب نشینی ممکن است کنترل بر جامعه را از دست بدهد و با جنبش دیگر و قدرتمندتری مواجه شود. جمهوری اسلامی امروز بیش از هر زمان دیگری هم در عرصه داخلی و هم در عرصه بین‌المللی تضعیف شده است.

انتخابات مجلس نهم با شرایطی که بر جامعه ما حاکم است، هیچ رنگ و بوئی از انتخاب ندارد. سرنوشت آن هم اکنون در جنگ و دعواهای پنهان درون باندهای قدرت در پشت صحنه تعیین می‌شود. مردم کشور ما طی ماه‌های اخیر شاهد بخشی از این کشمکش‌ها برای تقسیم کرسی‌های مجلس بعدی بوده‌اند. سردمداران جمهوری اسلامی در حالی که هر مخالفی را به بند می‌کشند، دهان روزنامه نگاران را می‌بندند، فعالان جنبش کارگری، زنان، دانشجویان و ... را بازداشت و شکنجه می‌کنند، در تدارک نمایشی هستند که خود تنها بازیگران آن هستند و از همین حالا قرار است که از صندوق‌های رای‌گیری تنها خود آن‌ها بیرون بیایند. آن‌ها از مردم می‌خواهند تا با رای خود برای متقلبان، آدمکشان، شکنجه‌گران و تجاوزگران به حقوق مردم مشروعیت فراهم کنند.

ما بارها گفته‌ایم که در یک جامعه آزاد، حکومت‌ها تابع رای مردم و پاسخگو به مردم هستند و انتخابات مهم‌ترین وسیله برای دخالت مردم در سرنوشت کشور و جابه جایی قدرت در دست نیروهای مختلف در جامعه است. در کشور ما همواره این حکومت‌ها بوده‌اند که بر بالای سر صندوق‌ها ایستاده و با کنترل بر آنها، رای مردم را نادیده گرفته‌اند. در جمهوری اسلامی با لئو حق انتخاب شدن و محدود نمودن آن به وابستگی به قدرت، عملاً امکان دخالت آراء مردم در تحولات سیاسی محدود و محدودتر شده و دست آخر در جریان انتخابات ریاست جمهوری دهم به کلی منتفی گشته است. انتخابات مجلس نهم نمایشی‌ترین انتخابات جمهوری اسلامی

است. سازمان ما، بیش از سه دهه است که برای استقرار آزادی و دموکراسی و تأمین حق حاکمیت مردم مبارزه می‌کند. در این راه ما همواره خواستار تأمین حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برای همه شهروندان کشور فارغ از مذهب، ملیت و یا جنسیت آنان بوده‌ایم. ما خواستار پایان دادن به نقض حقوق اساسی مردم، به رسمیت شناختن حقوق سیاسی و اجتماعی همه شهروندان کشور، برگزاری انتخابات آزاد و تبعیت حکومت از رای آزادانه مردم هستیم و همه نیروهای آزادیخواه را به مشارکت در پیکار علیه تعرض حکومت به حقوق و آزادی‌های مردم و دفاع از حق انتخاب آزادانه شهروندان کشور فرا می‌خوانیم.

امروز عموم جریان‌های سیاسی آزادیخواه در داخل و خارج کشور این انتخابات را مضحکه دانسته و آن را نفی می‌کنند، حتی برخی از نیروهای اصلاح طلب، که در حکومت و پیرامون آن بوده‌اند نیز نمی‌خواهند هیزم توری باشند که آتش معرکه انتخابات فرمایشی جناح ولایت فقیه را شعله ور می‌سازد. اهمیت دارد که جریان‌های سیاسی که از امکان حرکت مشترک برخوردارند، متحداً با اتخاذ سیاست و اقدام مشترک برای تأمین شرایط یک انتخابات آزاد، با دعوت مردم به عدم حضور پای صندوق‌های رای، علیه انتخابات فرمایشی مجلس نهم مبارزه کنند.

همگام با نزدیک شدن انتخابات، برخی نیروها و جریان‌ها، با نادیده گرفتن شرایط حاکم بر انتخابات دعوت به مشارکت در آن می‌کنند. در حالی که بخش بزرگی از فعالان سیاسی شرکت در انتخاباتی را که زیر سرنیزه سرکوب و با مهره چینی حکومت برگزار می‌شود، ناممکن و مردود و آب ریختن در آسیاب استبداد می‌دانند. تنها راه شکستن سد سرکوب حکومت جمهوری اسلامی و تأمین شرایط برگزاری یک انتخابات آزاد، از جمله آزادی زندانیان سیاسی، آزادی احزاب، مطبوعات و ... فشرده تر نمودن صفوف اپوزیسیون و وادار نمودن حکومت به تمکین بر خواست‌های جنبش مردم است.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران بر این باور است که حکومت بیش از هر زمانی بقای خود را در شرکت وسیع اما کنترل شده مردم در انتخابات می‌بیند. شرکت در انتخابات و رای دادن به کاندیداهائی که عموماً از مریدان حلقه به گوش "رهبر" اند، تنها به سود دستگاه ولایت و دار و دسته اصولگرایان مردم‌ستیز است. از این رو ما خلوت نگهداشتن حوزه‌های رای‌گیری را به سود آزادی و به سود حاکمیت مردم و به زیان استبداد می‌دانیم. ما در این کارزار، دست همه جریان‌های سیاسی و فعالان آزادیخواه را برای دامن زدن به افشای انتخابات فرمایشی مجلس نهم به گرمی می‌فشاریم و از هر ایده و پیشنهادی در دفاع از انتخابات آزاد استقبال می‌نماییم. امروز بیش از هر زمانی برای زمین گیر کردن استبداد موظفیم دست در دست هم و در صف مشترک فریادمان را علیه انتخابات فرمایشی مجلس نهم و برای آزادی و دموکراسی پرطنین کنیم

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۸ شهریور ۱۳۹۰ برابر نهم سپتامبر ۲۰۱۱

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

وفاق عمومی حول برگزاری انتخابات آزاد

نادر عصاره

شرایط سیاسی جامعه ایران عوض شده است. تا پیش از انتخابات دور دهم ریاست جمهوری اسلامی، شرایطی حاکم بود که کاندیداهایی از درون نظام پا پیش می گذاشتند و برخی از مردم هم به دلایل گوناگون، بدانان امید می بستند تا شاید کشور از پرتگاه نجات یابد. بسیاری از کنشگران سیاسی مدنی و اجتماعی با هدف دستیابی مردم به حقوقشان طرح هایی را به میان می آوردند از جمله طرح «مطالبه محوری». آن شرایط، از پایان انتخابات دو سال قبل، تغییر کرده است. در ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، هنوز رای دادن به پایان نرسیده بود، مانور نظامی در خیابان های راه انداختند. قبل از این مانور، حمله به امکانات و ستادهای انتخاباتی کاندیداهای رقیب شروع شده بود. دست اندازی به صندوق ها و تقلب در آراء چنان ابعادی پیدا کرد که در نمایشات انتخاباتی قبلی رژیم ولایت فقیه بی سابقه بود. ناظرین کاندیداها را به محل های شمارش آرا راه ندادند. هنوز شمارش آرا و کنترل آن ها تمام نشده بود که ولایت فقیه پیروز انتخابات را اعلام کرد و به او تبریک گفت. اعتراض با «رای من کو» شروع و سیل جمعیت راهی خیابان ها شد. رژیم، نیروهای نظامی را به خیابان ها ریخت و تظاهرات عظیم معترضین را به خاک و خون کشید. ولی فقیه در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۱۳۸۸، فرمان حمله به تظاهرات را صادر کرد. ده ها نفر از هم وطنانمان جان باختند. خیلی ها زخمی شدند. بسیاری به زندان افتادند. تعدادی ناپدید شدند. ندا و سهراب سمبل شدند. به دختران و پسران در زندان ها تجاوز شد. به خوابگاه های

دانشجویان حمله کردند. دادگاه های فرمایشی و نمایشی راه انداختند. برخی از بازداشت شدگان را به جوخه مرگ سپردند تا زهر چشم بگیرند و معترضین به تقلب را به سر جای خود به نشاندند. وکلا را هم بازداشت کردند. شرافت را به زندان کشیدند و رذالت را به خیابان آوردند. برای دستگیری دو کاندیدای معترض، موسوی و کروبی که حائز آرا میلیون ها ایرانی بودند و با پایداری خود، تبدیل به نماد اعتراض شده بودند، مدت ها تردید کردند. دستگاه قضائی بارها گفت که «سران فتنه» یعنی دو کاندیدای معترض، وقتی دستگیر می شوند که «رهبر» اجازه دهد. اکنون مدت هاست که بدن هیچ آئین دادرسی، آقایان موسوی و کروبی در «حصر خانگی» و عبارت روشن تر در بند هستند. «رهبر» همه فن حریف و حاکم مطلق، فرمان مجازات آنان را نیز صادر کرده است. در این شرایط جدید، یک طرف ولایت فقیه قرار دارد با تمامی نکبتی که برای جامعه ما به بار آورده است و طرف دیگر نیز کسانی که از سرنوشت غم انگیزی که ایران بدان دچار آمده، درد می کشند. یک طرف، رژیم ولایت فقیه را با پاسدار و بسیجی و لباس شخصی حفظ می کند، طرف دیگر در زندان است، در تبعید است، در خطر زندگی می کند، به «خاوران» و قبرستان جانبختگان سر می زند و آزادی اش مورد تعرض است. در این میدان، ولایت فقیه مشروعیت مردمی را حتی در میان همراهان سابق خود نیز از دست داده است چون علاوه بر نا کار آمدی و نتیجتاً بحران تمام عیار سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، رای مردم را به نفع خود نیز مصادره کرده است. در چنین شرایطی، هر اقدامی و هر موضعی از طرف اپوزیسیون و در مورد انتخابات تاثیر سیاسی جدی دارد. نمی توان با چشم بستن بر این صحنه، نسبت به انتخابات فراروی مجلس شورای اسلامی سخن گفت.

انتخابات آزاد، در ماهیت با نمایش انتخاباتی ولی فقیه ناسازگار است. اولی، تحت نظر هیئت ها و دستگاه های داوری بی طرف بر گزار می شود و دومی تحت امر ولی فقیه و زیر کنترل احزاب پادگانی و روحانی های مزدوری شبیه احمد جنتی و روش هایی مانند «نظارت استصوابی» مهندسی می شود. اولی با آزادی عقیده و بیان و با آزادی احزاب و مطبوعات و انجمن ها و گروههایی ها همراه است. دومی با خفقان و سرکوب و حاکم کردن کسانی شبیه مرتضوی (دادستان سابق تهران) بر مطبوعات و بر فضای عمومی فعالیت.

ماهیت انتخابات آزاد، حاکم کردن مردم بر سرنوشت خود است. اراده انتخاب کنندگان، در سرنوشت جامعه، از قانون گذاری، تا قضا و اجراء تعیین کننده است. به جای ایمان، عقل مردمان است که اهداف و روش های عمومی را، رقم می زند. عقل گرایی و خردورزی همگانی در سیاست، با حق انتخاب شدن و انتخاب کردن مردم صورت می گیرد. انتخاباتی با مدیریت هیئت ها و سازمان هایی که از

دخالت مراکز قدرت بخصوص دولت حاکم جلوگیری می کند. در جمهوری اسلامی، دین حکومتی و نماینده آن ولایت فقیه حاکم است و سرنوشت جامعه را تعیین می کند. انتخابات تحت کنترل و هدایت ولی فقیه است تا احياناً خارج از مصالح اسلام حکومتی و نماینده آن ولی فقیه اتفاقی نیفتد. در بهترین حالت، انتخابات، انتخابی میان پیروان ولایت فقیه است که نباید به نتایجی بیانجامد که سبب «حاکمیت دوگانه» شود و ولایت فقیه را تضعیف کند. در این انتخابات مخالفین ولایت فقیه حق شرکت ندارند تا او در جا و مقام خود مستحکم بماند و از گزند هر مخالفی در امان باشد. سی و چند سال است که مردم ایران دسته دسته از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن محروم گشته اند بمحض این که از سیاست های خانمان بریاده ولایت فقیه فاصله گرفته اند. آخرین آن ها، موسوی و کروبی و هوادارانشان هستند که دهه ها خود در میان اطرافیان ولایت فقیه بوده اند و گردن به احکام حکومتی آن می نهاده اند. بر این اساس، در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی سرنوشت انتخابات از قبل روشن است: تامین منویات ولایت فقیه!

از این جا به سادگی نتیجه می شود که انتخابات آزاد، در چارچوب قانون اساسی و رژیم ولایت فقیه نا ممکن است. باید حکومت نه بالاتر از انتخابات و بالاتر از رای مردم، که پیرو اراده آنان باشد. در جمهوری اسلامی، ولایت فقیه، اراده ای بالاتر از انتخابات است. تا این وضع ادامه دارد، انتخابات، آزاد نیست و هر کس این حقیقت را بپوشاند آگاهانه و یا ناآگاهانه مردم را فریب می دهد. آزادی زندانیان سیاسی، آزادی احزاب و مطبوعات، حق آزادی اندیشه و بیان و تشکل و حق فرد در انتخاب زندگی خود و رعایت حقوق فرهنگ ها و اقوام مختلف و در یک کلام رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر و ملحقات آن، همگی نیاز به مبارزه برای عقب نشاندن گام به گام رژیم ولایت فقیه تا محو کامل آن از صحنه سیاسی جامعه ما دارند. اما نه این حقوق تامین می شوند و نه انتخابات آزاد عملی می گردد تا هنگامی که ولایت فقیه بر اراده مردم حاکم باشد، و تا زمانی که ایرانیان ضمن مخالفت با ولایت فقیه، به یک وفاق عمومی برای تامین حاکمیت مردم بر اساس رای آزاد شهروندان دست نیافته باشند.

در شرایط کنونی که رژیم ولایت فقیه در صدد است تا ثبات خود را تامین کند، می تواند تمایل به معامله را پیدا نماید. همه می دانند که مشروعیت رژیم ولایت فقیه، بدلیل تقلب در انتخابات دوره قبل، بیش از هر زمان مورد شک و تردید قرار گرفته است. در این وضعیت، نمایش انتخابات یکی از بهترین ابزارهای اوست. برد او در این انتخابات آن خواهد بود که صفوف مبارزه علیه ولایت فقیه و برای انتخابات آزاد پراکنده شود و عده ای در انتظار برگزاری انتخاباتی مطلوب تحت ولایت فقیه بنشینند.

بقیه در صفحه ۶

تاملی بر یک گفتگو پیرامون انتخابات آزاد

احمد آزاد

با نزدیک شدن انتخابات مجلس شورای اسلامی، انتخابات و مسائل آن بیش از گذشته مورد توجه محافل سیاسی و سایت‌های اینترنتی قرار گرفته است. آقای بهروز خلیق مسئول هیات سیاسی - اجرایی سازمان اکثریت، در جریان یک گفتگو، به برخی سئوالات در مورد انتخابات پاسخ داده که در سایت اخبار روز منتشر شده است. (سایت اخبار روز - ۲ شهریور ۱۳۹۰ - ۲۴ اوت ۲۰۱۱). در این گفتگو ایشان به جنبه‌هایی از مسئله انتخابات پرداخته‌اند که جای تامل جدی دارد. شاید در گفتگوهای بعدی پاسخی به این تاملات داده شود.

اولین نکته قابل تامل در گفته‌های بهروز خلیق، مسئله جایگاه «انتخابات» در جمهوری اسلامی است. در ابتدا بهروز خلیق بدروستی اشاره کرده است که «انتخابات در جمهوری اسلامی به هیچ وجه با معیارهای انتخابات آزاد، دموکراتیک و سالم هم خوانی ندارد. انتخابات بین نیروهای "خودی" صورت می‌گیرد و امکان مشارکت برای نیروهای اپوزیسیون و منتقد در آن وجود ندارد. اما انتخابات در جمهوری اسلامی تفاوت‌هایی با انتخابات در حکومت‌های توتالیتر، سلطانی و برخی حکومت‌های اقتدارگرا دارد.» این واقعیتی است که انتخابات در جمهوری اسلامی آزاد و دموکراتیک نیست و در عین حال از نوع انتخابات فرمایشی دوران سلطنت پهلوی و یا نوع صدام حسینی آن نیز نمی‌باشد. انتخابات در جمهوری اسلامی، حداقل تا کنون، یکی از عرصه‌های رقابت بین جناح‌های حکومتی بوده است. از همان ابتدا حکومت از حضور اپوزیسیون دمکرات، چپ و دگراندیش در انتخابات جلوگیری کرد و به تدریج با بستن فضای فعالیت سیاسی آزاد در جامعه، حتی برخی از جریان‌های مذهبی را هم از حضور در صحنه انتخابات بازداشت. انتخابات محدود شد به «خودی‌ها» و به تدریج خود این «خودی‌ها» هم محدود و محدودتر شدند و

«برادران» قدیمی به بیرون از دایره «خودی‌ها» رانده شدند. گرایش عمومی در جمهوری اسلامی به سمت حذف جناح‌های مختلف، یک دست کردن حکومت حول محور دیکتاتوری فردی «ولی فقیه» و تثبیت ولایت مطلقه فقیه بوده و می‌باشد.

بهر روز خلیق اما در این مورد نگاه متفاوتی ارائه می‌دهد. وی می‌گوید: «انتخابات در جمهوری اسلامی محلی است برای حل و فصل منازعات بین جریان‌های حکومتی و جابجایی قدرت بین آنها. البته در محدوده دو قوه مجریه و مقننه و نه تمام قدرت. جریان‌های حکومتی پذیرفتند که به خیابان نیرو نیآورند و به توپ و تفنگ متوسل نشوند. آنها صندوق رای را برای حل و فصل منازعات و جابجایی قدرت برگزیدند.» این واقعیت که تا کنون جناح‌های حکومتی از انتخابات به عنوان یکی از عرصه‌های رقابت بین «خودی‌ها» استفاده می‌کردند به این معنی نیست که این تنها عرصه رقابت و به قول بهروز خلیق «حل و فصل منازعات و جابجایی قدرت» بوده است. نظر بهروز خلیق به این معنی است که حکومت اسلامی، حکومتی است متشکل از دستجات سیاسی هم وزن که از یک تعادل قوا معینی برخوردارند و در ضمن با فرهنگ مدارا و تساهل هم آشنا بوده و بسیار متمدانه پذیرفته‌اند که از طریق صندوق‌های رای اختلافات و کشاکش‌های درونی خود را حل کنند!! در این صورت باید پرسید که در این ساختار نقش و جایگاه ولی فقیه چیست؟ چرا از زمان نهمین دور انتخابات ریاست جمهوری، جناح در قدرت (خامنه‌ای - سپاه) دست به تقلب زده و به سمت انتخابات فرمایشی یا به قولی انتخابات مهندسی شده، رفتند؟ چگونه می‌توان نقش شورای نگهبان در غربال کردن کاندیداهای «نامناسب» را با این ارزیابی از ساختار سیاسی حکومت اسلامی، که انتخابات را عرصه حل و فصل اختلافات و منازعات می‌داند، توضیح داد؟ چگونه می‌توان وجود و نقش ارگان‌های موازی قانون گذار (ارگان‌هایی که تماما منتخب «ولی فقیه» هستند) همچون شورای تشخیص مصلحت نظام، شورای انقلاب فرهنگی و اخیرا شورای حل اختلاف را با مجلس شورای اسلامی (قوه مقننه)، با این ارزیابی که «جابجایی قدرت در محدوده قوه مقننه و مجریه» از طریق انتخابات صورت می‌گیرد، توضیح داد؟

به نظر من این ارزیابی از جایگاه انتخابات در حکومت اسلامی نادرست است و تلاشی است برای دادن یک جایگاه ویژه به «انتخابات» در جمهوری اسلامی. اساس حکومت اسلامی بر «ولی فقیه» و نقش محوری وی در حفظ تعادل و ثبات در این حکومت مذهبی متکی است. «ولی فقیه» ستون خیمه حکومت اسلام و حافظ تداوم و بقاء آن است. از این زاویه عمده تصمیمات سرنوشت‌ساز باید از مسیر وی بگذرد. اختلافات و مناقشات جناح‌ها بخشی از مسائل درونی حکومت است که چگونگی حل آنها بدون مداخله و نظر ولی فقیه ممکن نخواهد بود. در دهه اول حکومت اسلامی، خمینی با استفاده از نفوذ و جایگاهی که به عنوان رهبر انقلاب ضد سلطنتی کسب کرده بود، موفق شد تا نقش داور و متعادل کننده بین جناح‌ها را بازی کند. خامنه‌ای اما از چنین اعتباری برخوردار نبود. در نتیجه به تدریج تبدیل به رهبر یکی از جناح‌های حکومتی شد.

طبعاً آن جناحی که «رهبر» را با خود دارد، با توجه به نقش محوری «ولی فقیه» در ساختار این حکومت مذهبی، از دست بالایی قدرت برخوردار می‌باشد. خامنه‌ای در جریان این دگردیسی، آگاهانه به سپاه تکیه کرد و سپاه نیز با تکیه بر ولی فقیه به نفوذ بیشتری در دستگاه‌های اجرائی و مالی حکومت دست یافت. در این پروسه بود که جناح در قدرت می‌بایست مسئله انتخابات را برای خود حل می‌کرد. به ویژه آن که تجربه ۲ خرداد ۱۳۷۶ نشان داد که عامل شرکت مردم در انتخابات می‌تواند برخی برنامه‌های آنها را در هم ریزد. در انتخابات مجلس هفتم، شورای نگهبان بخش عمده نمایندگان اصلاح طلب را از دور بازی حذف کرد. در انتخابات نهمین دور ریاست جمهوری با تقلب احمدی نژاد را از صندوق بیرون کشیدند. در نهایت نیز در آخرین انتخابات با تقلب بزرگ و آشکار عملاً به دوران «انتخابات عرصه رقابت بین جناح‌ها» در حکومت اسلامی پایان دادند. پرسش اصلی این است که چرا بهروز خلیق اصرار دارد که به «انتخابات» در جمهوری اسلامی نقشی غیرواقعی دهد؟ آیا این ناشی از نوعی نگاه به انتخابات و نقش آن در پروسه تحول جامعه ایران به دموکراسی، نیست؟

نکته دومی که در این گفتگو باید به آن اشاره کرد، ارزیابی نادرستی است که از رابطه انتخابات و جنبش‌های اجتماعی بدست می‌دهد. بهروز خلیق می‌گوید: «این وضعیت در گذشته در مواقعی فرصت‌هایی را برای بخش‌هایی از مردم و نیروهای سیاسی فراهم آورد که بتوانند علیرغم غیرآزاد و غیردموکراتیک بودن انتخابات، از کارزار انتخاباتی و انتخابات بهره گیرند و انتخابات را به صحنه روشنگری و تقابل با سیاست‌های حکومت تبدیل کنند و بکشند نیروئی از صندوق‌های رای بیرون بیاورند که از مطالبات آن‌ها دفاع کند». بهروز خلیق ادعائی می‌کند که باید توضیح‌گر آن هم باشد. استفاده از کارزار انتخاباتی و افشاکاری و تقابل با سیاست‌های حکومت یک موضوع است و شرکت در انتخابات و رای دادن به کاندیدائی که از «مطالبات مردم دفاع می‌کند»، موضوع دیگری است. بسیار خوب خواهد بود که بهروز خلیق به نمونه‌هایی از انتخابات که در آن کاندیداهای مورد تأیید شورای نگهبان، از مطالبات مردم دفاع کرده باشند، اشاره کند. البته باید امیدوار بود که ایشان به خاتمی و اصلاح‌طلبان اشاره نکند، که کارنامه آنها و حجم مطالباتی که پاسخ دادند، در مقابلمان قرار دارد.

بهر روز خلیق در ادامه استدلال‌های خود به این نتیجه می‌رسد که «ما با آگاهی بر غیرآزاد و غیردموکراتیک بودن انتخابات در جمهوری اسلامی، براین باوریم که با مسدود بودن راه‌های دیگر برآمد اعتراضی مردم، به جهت خصوصیتی که انتخابات در جمهوری اسلامی دارد، انتخابات در مواقعی - نه همیشه - فرصتی را برای برآمد مسالمت‌آمیز و کم هزینه مردم و زمینه را برای شکل‌گیری جنبش اجتماعی فراهم می‌آورد». این یک حکم شرطی است که ظاهراً همیشه صادق نیست. خوب می‌بود که ایشان روشن می‌کردند که در چه فرصت‌هایی این حکم صادق است و نمونه‌ای را ذکر میکردند. در طول سی و سه سال حکومت اسلامی، کدام انتخابات به شکل‌گیری جنبش اجتماعی انجامید؟ انتخابات ۲ خرداد ۱۳۷۶ خود حاصل شکل‌گیری دستجات اصلاح‌طلب

در درون حکومت بود. اینان بدنیا کسب صندلی‌های مجلس ششم و صندلی ریاست جمهوری، تلاش کردند تا بدون تکیه به مردم و از طریق چانه زنی در بالا، برخی اصلاحات را پیش برند و در این راه شکست خوردند و خود به آن معترفند. در هر جامعه‌ای نیروهای اصلاح طلب و انقلابی وجود داشته و بسته به شرائط اجتماعی و تعادل قوا فعالیت می‌کنند. در ایران نیز پس از انقلاب نیروهای اصلاح طلب در جامعه و در حکومت وجود داشتند و از همان ابتدا تلاش می‌کردند، بطور مثال نهضت آزادی، تا در مقابل سیاست‌های خمینی و جناح حاکم، تعدیل‌هایی صورت گیرد. پس از جنگ و در دوران هشت ساله ریاست جمهوری رفسنجانی روند گرایش «خط امامی‌ها» به سمت اصلاح‌طلبی شدت گرفت و همین‌ها به همراه جناح کارگزاران، که اصلاح طلبان پیرامون رفسنجانی بودند، تلاش‌های خود را برای تسخیر قوه مقننه و مجریه از مجلس پنجم آغاز کردند. این نتیجه گیری نادرستی است که جنبش اصلاح‌طلبی را ناشی از انتخابات در ۲ خرداد ۱۳۷۶ ارزیابی کنیم. برعکس نتیجه انتخابات ۲ خرداد ناشی از رشد گفتمان اصلاح‌طلبی در درون حکومت و شکل‌گیری این جناح بود. بویژه آن که پس از کسب کرسی‌های مجلس و تسخیر قوه مجریه، خود اصلاح‌طلبان به یک مانع در راه رشد جنبش اصلاح‌طلبی در ایران تبدیل شدند. جنبش پس از انتخابات خرداد ۸۸ نیز یک جنبش اعتراضی بود به تقلب در انتخابات. این جنبش عمدتاً خود بخودی بود و تنها در تداوم خود به یک جنبش اجتماعی آزادخواهانه تبدیل شد که به دلالت‌گوناگون اکنون در مرحله رکود است.

پرسش دیگر این است که به چه دلیل «راه‌های دیگر برآمد اعتراضی مردم» مسدود است؟ آیا تنها راه برآمد اعتراضی مردم انتخابات و آن هم از نوع انتخابات غیر دموکراتیک و ناسالم جمهوری اسلامی است؟ آیا واقعا راه‌های دیگر برآمد اعتراضی بسته است و یا این بسته بودن ذهن رفقای سازمان اکثریت است که جز انتخابات جمهوری اسلامی راه دیگری برای برآمد اعتراضی مردم نمی‌بینند؟

نکته سومی که باید به آن پرداخت درهم آمیختن «فعال بودن در کارزار انتخاباتی» و «شرکت در انتخابات» است. بهروز خلیق با در هم آمیختن این دو، به نقد سیاست‌های دیگران، آنها که همیشه تحریم می‌کنند و آنها که همیشه شرکت می‌کنند، می‌پردازد. روشن است که استفاده از کارزار انتخابات الزاماً ربطی به شرکت در انتخابات ندارد. می‌توان در کارزار انتخابات یک انتخابات فرمایشی فعالانه شرکت کرد، در مورد فرمایشی و نمایشی بودن آن افشاگری کرد و پیرامون دموکراسی و الزامات و شرائط لازم برای برگزاری یک انتخابات آزاد کار ترویجی - تبلیغی کرد، و در روز انتخابات در رای گیری شرکت نکرد و انتخابات را تحریم کرد. همچنان که می‌توان از کنار کارزار انتخاباتی بی‌تفاوت گذشت و کاملاً نسبت به آن منفعل بود و در روز رای‌گیری، رای خود را به صندوق انداخت و در رای‌گیری شرکت کرد. این که برخی از جریانات سیاسی به دلیل آن که «انتخابات در جمهوری اسلامی به هیچ وجه با معیارهای انتخابات آزاد، دموکراتیک و سالم هم‌خوانی ندارد»، از شرکت در انتخابات خودداری کرده و آن را تحریم می‌کنند، هیچ ربطی به

چگونگی برخورد آنان به کارزار انتخابات ندارد. مسئله شرکت یا عدم شرکت (تحریم) در یک انتخابات اساساً به ماهیت آن انتخابات برمی‌گردد و نه به کارزار انتخاباتی. شرکت در کارزار انتخاباتی یک فعالیت سیاسی است که هر جریان سیاسی مستقلاً در مورد آن تصمیم می‌گیرد و می‌تواند موضوع گفتگو و توافق یا عدم توافق گروه‌های سیاسی باشد.

بهرتر این بود که بهروز خلیق توضیح می‌داد که چگونه در حالی که یک انتخابات «با معیارهای انتخابات آزاد، دموکراتیک و سالم هم‌خوانی ندارد»، می‌توان در آن شرکت کرد. در واقع پیچیدگی مسئله فعال بودن یا نبودن در دوران کارزار انتخاباتی نیست، بلکه مسئله گرهی شرکت یا عدم شرکت در یک انتخاباتی است که آن را «انتخابات آزاد، دموکراتیک و سالم» نمیشناسیم. خوب خواهد بود تا بهروز خلیق به جای نقد دیگران توضیح میداد که معیارهای تصمیم‌گیری سازمان اکثریت برای شرکت یا عدم شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی چیست؟ این واضح است که هیچ جریانی از شش ماه قبل نسبت به یک انتخابات موضعگیری نمی‌کند. ولی هر سازمان سیاسی معیارهای معینی برای تعیین سیاست دارد که بر پایه آنها و با توجه به تحولات سیاسی روز، موضعگیری می‌کند.

بهروز خلیق تأکید دارد از آنجا که «تغییرات انباشت شده در لایه‌های مختلف جامعه امکان بروز از راه‌های متداول را پیدا نمی‌کنند»، انتخابات محلی بوده برای بروز این تغییرات و با تکیه بر دو مورد ۲ خرداد ۱۳۷۶ و ۲۵ خرداد ۱۳۸۸، نتیجه می‌گیرد که «بنابراین می‌توان گفت که انباشت تغییرات در جامعه گاه در انتخابات امکان بروز پیدا می‌کند». بهروز خلیق این نتیجه‌گیری را شرطی بیان می‌کند، یعنی گاه این امکان وجود دارد و گاه وجود ندارد. به لحاظ نظری هیچ چیزی غیر ممکن نیست، ولی نتیجه این گونه تحلیل چیست و چه ارزش سیاسی دارد؟ آیا کمکی به تصمیم‌گیری سیاسی می‌کند؟ تا کنون بیش از ۲۵ دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری، شوراهای محلی و مجلس خبرگان برگزار شده است. دو نمونه مورد اتکاء بهروز خلیق (به فرض آن که به عنوان نمونه مورد پذیرش باشند) کمتر از ۱۰ درصد است. به دیگر سخن، بر اساس این نوع محاسبه، امکان عدم بروز هرگونه جنبش اجتماعی در انتخابات جمهوری اسلامی بیش از ۹۰ درصد است و می‌توان نتیجه گرفت که برای به راه انداختن جنبش اجتماعی نباید روی انتخابات حساب باز کرد!

نکته آخر نیز رابطه ارزیابی از پروسه انتخابات اسفند ماه مجلس شورای اسلامی و سیاست فعال اکثریت در کارزار انتخاباتی است. در مورد انتخابات پیشاروی (نهمین دور انتخابات مجلس شورای اسلامی) بهروز خلیق معتقد است که «جمهوری اسلامی حوزه رقابت در انتخابات را تنگ و تنگتر کرده است ولی تا کنون نتوانسته است تماماً آن را حذف کند. قرائن حاکی از آن است که در صورت ادامه وضعیت موجود، انتخابات آتی صحنه رقابت بین جریان‌های اصول‌گرا خواهد بود» و ارزیابی وی این است که «با تضعیف موقعیت احمدی‌نژاد در درون حکومت، راست سنتی خیز برداشته است تا این بار راست افراطی را عقب بزند و

مجلس را قبضه کند». با توجه به این ارزیابی، بهروز خلیق سیاست این سازمان در کارزار انتخابات را «همسویی و همراهی نیروهای جنبش سبز به عنوان یکی از خطوط اصلی سیاست ما در روند برگزاری انتخابات مجلس» توضیح می‌دهد و می‌گوید که «مطالبات مشترک و برخورد کمابیش مشابه بین نیروهای جنبش سبز نسبت به انتخابات، امکان برآمد مشترک در روند برگزاری انتخابات را فراهم آورده است. لازم است روی فعالیت مشترک کار کرد و آن را عملی نمود.»

پرسش اصلی این است که رابطه ارزیابی از انتخابات پیشاروی و این سیاست شرکت فعال در کارزار انتخاباتی چیست؟ اگر ارزیابی این است که انتخابات آتی صحنه رقابت جریانات اصولگرا است، «برآمد مشترک» سازمان اکثریت و نیروهای «جنبش سبز» در روند کارزار برگزاری انتخابات برای چیست؟ اساساً مضمون «برآمد مشترک» و فعالیت سیاسی مشترک در جریان کارزار انتخاباتی اصولگرایان چیست؟

پرسش دیگر این است که مطالبات مشترک «جنبش سبز» چیست؟ اصلاح طلبان مطالبه خود را از زبان آقای خاتمی طرح کرده‌اند، برگزاری انتخابات «آزاد»ی که شرائط ورود اصلاح طلبان به مجلس را فراهم کند. آیا این آن کارزار مشترکی است که سازمان اکثریت دنبال می‌کند؟ حاصل «برآمد مشترک» همراهی با اصلاح طلبان، چیزی بیش از تسخیر چند کرسی مجلس شورای اسلامی توسط آنها است؟

موخره بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی امروز با مشکل جدی روبرو است. «انتخابات» را به عنوان اصلی‌ترین و بعضاً تنها راه تحول دموکراتیک در ایران پذیرفته و سال‌ها است که بر روی آن تبلیغ می‌کند. اما به خوبی آگاه است که در وضعیت کنونی تبلیغ شرکت در انتخابات یک خودکشی سیاسی است و از سوی دیگر دعوت به تحریم هم اعتراف به ناکارائی سیاست «انتخابات همه چیز» و لزوم اتخاذ یک سیاست رادیکال‌تر است. این بخش در «انتخابات آزاد» مفری برای خروج از این بن بست سیاسی پیدا کرده است. برگزاری انتخابات آزاد منوط است به تامین شرائط آن، آزادی بیان، آزادی نشر، آزادی فعالیت سیاسی و غیره. بدون تامین شرائط لازم، «انتخابات آزاد» توهمی بیش نیست. بیش از آن که خود «انتخابات آزاد» را تبلیغ کنیم باید درصدد تامین شرائط آن باشیم. این روشن است که شرائط برای برگزاری یک انتخابات آزاد در ایران فراهم نیست و به این سادگی‌ها هم فراهم نخواهد شد و با توجه به روندهای موجود در حکومت اسلامی، چنین شرائطی تنها در آستانه سقوط حکومت محتمل خواهد بود. بیش از آن که انتخابات آزاد بتواند برآمد مشترک واقعی و موثر برای بسیج مردم در مبارزه با حکومت باشد، مبارزه برای جدائی دین از حکومت، مبارزه برای تامین حقوق اولیه مردم و به ویژه مبارزه با بی‌عدالتی گسترده در جامعه موثرتر خواهد بود. راه‌های برآمد اعتراضی مردم متنوع و بسیار است و تنها به انتخابات محدود نمی‌شود.

حذف خونین و بیرحمانه مخالفین!

با شکست رژیم اسلامی در یک جنگ مالیخولیایی میان ایران و عراق، تحت عنوان جنگ میان کفر و اسلام، کشتار زندانیان سیاسی با فرمان روح اله خمینی عملی شد. این کشتار، اقدامی است که بدون تردید دادگاه های صالحه در باره آن قضاوت خواهند کرد. آمرین و عاملین این جنایت هولناک و این لکه سیاه بر دامن تاریخ کشور ما، شناخته شده اند. آیت اله منتظری، در زمان حیات خود، اسناد و اطلاعات تردید ناپذیری را در مورد این جنایت هولناک منتشر کرده است. در زمان اجرای فرمان خمینی در باره کشتار زندانیان سیاسی اسیر در دست رژیم، خشونت ضد انسانی این عمل بقدری آشکار بود که برای برخی از مجریان نیز ابهام بوجود آمد. آنان پرسیدند که با کسانی که توسط دادگاه های خود رژیم محکوم شده و در حال سپری کردن دوران محکومیت خود هستند چه باید کرد. آقای خمینی، صراحتاً در مورد انجام قتل عام پاسخ داده است: «هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است، سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است.» (پاسخ خمینی به نامه احمد خمینی در باره ابهامات آیت اله اردبیلی).

خمینی، با این فرمان، یکی از پایه ای ترین مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر، یعنی حق حیات انسان ها را لگد مال کرد. بسیاری از مردم ایران، بخصوص بستگان جان باختگان تابستان ۱۳۶۷، خواستار برگزاری دادگاهی عادلانه هستند. با چنین دادگاهی است که می توان بر زخم این کشتار مرهمی نهاد. از نظر هر فرد نوع دوست، این مطالبه ای انسانی و حق طلبانه است.

کشته شدگان تابستان ۱۳۶۷، رهبران، اعضا، فعالین اپوزیسیون رژیم ولایت فقیه و استبداد دینی بودند. هیچ یک از این کشتارها توجیه قانونی ندارد. کشتار، برخلاف گفته برخی توجیه گران، به گروه و یا سازمانی که دست به ماجراجویی زده، محدود نبوده است. تمامی گرایشات اپوزیسیون ایران، بدون استثنا، هدف کشتار قرار گرفته اند. پاکسازی جامعه از اپوزیسیون از طریق کشتار زندانیان سیاسی، عملی شده است. حکومتی ها، و در راس آن ها خمینی، با بی خردی های خود کشور ما را بقب و به قهقرا می بردند، مخالفین در زندان ها بودند. کشتار مخالفین، مخالفینی که در زندان و در قل و زنجیر بودند، مخالفینی که غالباً به لحاظ فکری طرفدار مبارزه سیاسی بودند، معنای مشخصی داشت. حذف مخالف، معنای صریح این اقدام خمینی و مشاورینش بوده است. استبداد و دموکراسی در برخورد با مخالف دو شیوه مختلف دارند. در رژیم استبدادی، مخالف حذف می شود. در دموکراسی، مخالف دارای حق حضور و فعالیت تا کسب قدرت می باشد. خمینی با حذف

خونین و بیرحمانه مخالفین خود، چهره استبدادی خود را عریان ساخته است.

مدتی است که بخشی از طرفداران رژیم جمهوری اسلامی، تحت عنوان اصلاح طلبان، نارضایی همه گیر مردم را دیده و بنوبه خود دم از آن می زنند که جامعه به قهقرا کشیده شده و بحران و ناآرایی در تمامی زمینه ها آشکار شده است. آنان با ادعا های بسیار وارد صحنه شده و از اصلاح نظام دم می زنند. با خواسته هایی که مردم اعلام می کنند، همراهی نشان می دهند و «آزادی»، و «انتخابات آزاد» و «دموکراسی» را می خواهند در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی تامین کنند. در عین حال، منبع الهام خود را «امام»، «رهبر فقید»، «دوره طلایی» خمینی و غیره اعلام می دارند. اصلاح طلبان، بر کشتار زندانیان سیاسی بفرمان خمینی، بر حذف خونین و بیرحمانه مخالف و بر دادگاه های دست نشانده خمینی و ماهیت استبدادی رژیم او چشم می بندند. بدیهی است که نمی توان دموکرات بود و بر استبداد دینی خمینی و بر حذف خونین مخالف چشم بست. دموکراسی با اندیشه و عمل خمینی ناسازگار است. یا با دموکراسی باید بود یا با خمینی. کسانی که پیرو اندیشه و عمل خمینی هستند و از استبداد دینی قهار او الهام می گیرند، کسانی که حذف خونین و بیرحمانه مخالفین بفرمان خمینی را محکوم نمی کنند، چگونه می توانند دموکرات باشند؟

از سوی دیگر جا دارد یاد آوری شود که تا زمانی که جامعه ایران، به طرد فرهنگ حذف مخالف نرسیده باشد، سایه شوم فاجعه ملی تابستان ۶۷ بر خاک ما باقی می ماند. در بیست و سومین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی، کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، یاد رهبران، اعضا و فعالین سازمان و دیگر احزاب و سازمان های اپوزیسیون را گرامی می دارد و به خانواده ها و بستگان دردمند آنان درود می فرستد. مبارزه، برای تشکیل دادگاه صالحه و تلاش برای طرد فرهنگ حذف مخالف، مبارزه ای است که ما در حد خود در آن با امکانات سازمانمان، مشارکت می کنیم.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

شنبه ۵ شهریور ۱۳۹۰ - ۲۷ اوت ۲۰۱۱



وفاق عمومی حول ...

بقیه از صفحه

اکنون ولی فقیه چهار چشمی نیروهای معترض انتخابات قبلی را می باید که از انتخابات آزاد دست کشند و به انتخاباتی تحت ولایت فقیه تمایل نشان دهند. برای این امر ولایت فقیه حاضر به معامله نیز می باشد. اما همانطور که چاقو دسته اش را نمی برد، ولی فقیه نیز، به انتخاباتی که حتی در حد ناچیزی تبهکاری رژیم او را کنترل کند، تن نخواهد داد. هر نیرویی که فکر معامله با او را داشته باشد، به جای تلاش برای وفاق عمومی حول انتخابات آزاد، به تشتت در آن صفوف دامن زده، به جنبش اعتراضی و مبارزه برای انتخابات آزاد پشت می کند. چنین معامله ای در کوتاه مدت به نفع ولایت فقیه تمام خواهد شد. ولایت فقیه اگر در اهداف خود برای برگزاری انتخاباتی پر رونق پیروز شود، پس از انتخابات با شدت و حدت بیشتری به سرکوب معترضین دست خواهد برد. طبیعی است زمانی که بر خر مراد سوار شد مقاصد خویش را دنبال کند. اما بدتر از این، چنین معامله ای در دراز مدت بنفع کسانی تمام خواهد شد که با «مکتب ایران»، از روحانیت دوری می گزینند. اگر با معامله با ولی فقیه و صبر و انتظار برای شرکت در انتخابات تحت کنترل او، میدان مبارزه با روحانیت سالاری، از اپوزیسیون خالی بماند، برنده این میدان جز پوپولست های فاشیست ماب طرفدار «مکتب ایران» کس دیگری نخواهد بود.

خیال خود را آسوده نکنیم! این نوشته دعوت نمی کند به دعوی ایدئولوژیک میان «طرفداران همیشگی شرکت در انتخابات» و «طرفداران همیشگی تحریم». هدف استفاده از فرصتی است تا سخن خویش را به گوش مردم برسانیم. هدف این است که از فضای ایجاد شده برای تامین وفاق عمومی حول انتخابات آزاد بهره گیریم. امروز کوچکترین معامله با ولی فقیه تیز کردن شمشیر استبداد است برای بریدن گردن آزادی. آنان که به هر دلیل و بهانه ای در شرایط کنونی معامله با ولایت فقیه را برجسته می کنند، جز دوری خود از انتخابات آزاد و محکم کردن برج و باروی استبداد چیزی عایدشان نخواهد شد. مسئله مشخص مربوط است به وارد شدن در صحنه سیاسی ای که به دو قطبی ولایت فقیه و ضد ولایت فقیه انجامیده است. صبر و انتظار معامله ای با ولایت فقیه در انتخابات نهمین دور مجلس شورای اسلامی در اسفندماه ۱۳۹۰ بنفع ولایت فقیه و ثبات آن و به زیان طرفداران انتخابات آزاد و تشتت در صفوف آنان است.

بعوض صبر و انتظار و تعیین شرایط شرکت در انتخابات ولایت فقیه، در مقابل آن، برای انتخابات آزاد متحد شویم: انتخابات آزاد، تحت مدیریت نهادی مستقل و غیر حکومتی، نهادی بخصوص غیر ولایت فقیه و با نظارت نهادهای بی طرف بین المللی می تواند برگزار شود اگر حقوق و آزادی های شناخته شده زمینه ساز آن از قبل مهیا باشند.

«دمکراسی» در سایه دیکتاتوری سرمایه

احمد آزاد

بدنبال بحران بانکی - مالی و اقتصادی سه سال اخیر، اکنون کشورهای جهان با بحران «بدهی‌های ملی» خود مواجه شده‌اند. بویژه این مسئله برای کشورهای اروپائی و امریکا اهمیت بسیار پیدا کرده است. این کشورها در دو دهه ۱۹۹۰-۱۹۸۰، به منظور تامین هزینه‌های خود به بازارهای مالی روآورده و سرمایه داران خارجی و موسسات مالی دست به خرید اوراق قرضه ملی کشورها زدند. سرمایه داری جهانی مطمئن بود که اصل و بهره سرمایه پرداختی به این کشورها را دریافت خواهد کرد و خرید اوراق قرضه این کشورها یک سرمایه گذاری مناسب و مطمئن بود و از این راه منافع کلانی نصیب سرمایه داری جهانی شده و می‌شود. بطور مثال میزان بدهی کشور فرانسه در سال ۱۹۷۸ بالغ بر ۷۸ میلیارد یورو (۲۱ درصد تولید ناخالص داخلی) بود. بدهی ملی فرانسه در حال حاضر بالغ است بر ۱۶۵۰ میلیارد یورو (۸۵ درصد تولید ناخالص داخلی). دولت فرانسه سالیانه بیش از ۵۰ میلیارد یورو بابت بهره این قروض پرداخت می‌کند که در اقلام سالیانه هزینه‌های دولت، این رقم جایگاه دوم را دارد. ۶۵ درصد بدهی فرانسه به موسسات مالی خارجی (بانکها، شرکت‌های بیمه، صندوق‌های بانکشستگی و ...) می‌باشد.

بحران اقتصادی که جهان سرمایه داری را از دو سال گذشته دربر گرفته، به اطمینان بازارهای مالی لطمه زده است. اما مشکل بدهی و اطمینان به بازپرداخت آنان، برای همه کشورها یکسان نیست. بطور مثال بدهی یونان، که امروز ظاهراً در کانون این بحران بدهی‌های ملی قرار دارد، ۳۳۰ میلیارد یورو است که تقریباً ۴۰ برابر کمتر از بدهی‌های امریکا است. بدهی یونان تقریباً برابر است با ۱۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور،

در حالی که بدهی ژاپن بیش از ۲۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی است. اما در حال حاضر این کشور یونان است که به شدت زیر فشار موسسات مالی و نهاد بین‌المللی برای دادن تضمین‌های لازم جهت بازپرداخت بدهی‌های خود قرار دارد.

توضیح این اختلاف را باید در ساختار اقتصادی و جایگاه متفاوت کشورها در جهان دید. بدهی‌های ژاپن عمدتاً داخلی است و بدهی‌های خارجی‌اش بسیار محدود است. ضمن آن که از یک صنعت قوی و صادرات بالا برخوردار است. در مورد امریکا، این کشور پر قدرت ترین اقتصاد جهان است و دلار، امروزه ارز مبادلاتی جهان و همچنین پول ذخیره سازی است. اگر چه با ورود «یورو» به بازار جهانی، از نقش دلار به عنوان «پول ذخیره» کاسته شد، ولی این پول همچنان مهمترین «پول ذخیره» بشمار می‌رود. به این ترتیب دولت امریکا می‌تواند بخود اجازه دهد که با دست بازتری در بازار جهانی سرمایه حرکت کند. اگر چه همین امریکا هم در چند ماه اخیر، بدنبال مشکل محدودیت در بازپرداخت بدهی‌های خود و لزوم توافق کنگره امریکا در بالا بردن سقف مجاز بدهی‌ها، شاهد کاهش رتبه خود از سوی بنگاه‌های خصوصی ارزشیابی بود.

اما در کشورهای ضعیف‌تر اروپا همچون یونان، پرتغال و ایرلند و بعد از آنها ایتالیا و اسپانیا، مسئله بدهی‌های ملی نقش جدی‌تری در بحران اقتصادی این کشورها بازی می‌کند. دولت یونان در یکسال گذشته ناگزیر شد به دفعات برنامه ریاضت‌کشی اقتصادی را سخت و سخت‌تر کند. توقف افزایش یا کاهش دستمزدها در بخشهای عمومی همچون بیمارستان‌ها، آموزش و غیره، کاهش مسئولیت‌های دولت در بخشهای خدمات عمومی همچون حمل و نقل، بهداشت یا انرژی و بازگذاشتن دست بخش خصوصی در سرمایه‌گذاری در این زمینه‌ها از دیگر نمودارهای بحران بازپرداخت بدهی‌های یونان است، ضمن آن که در وضعیت حاکم، نه تنها نسل کنونی بلکه چند نسل آتی این کشور نیز باید متحمل پرداخت هزینه‌هایی شوند که خود هیچ نقشی در ایجاد آنها نداشته‌اند. کشورهای ایرلند و پرتغال و در درجه بعدی دیگر کشورهای اروپائی، همچون ایتالیا و اسپانیا و حتی فرانسه و انگلیس، وضع چندان بهتری از یونان ندارند و آنها نیز زیر فشار بازار سرمایه و نهادهای بین‌المللی ناگزیر به اتخاذ سیاست‌های ریاضت‌کشی هستند.

در این وضعیت این پرسش پیش می‌آید که به واقع چه کسی برای مردم و برای کشور تصمیم می‌گیرد، حکومت منتخب مردم، یا بازارهای مالی و موسسات و نهادهای مالی بین‌المللی؟ هیچ گفتگویی جدی بین مردم و حکومت‌ها برای اتخاذ یک سیاست ملی به نفع مصالح عمومی وجود ندارد. احزاب در قدرت هیچ پروژه جدی برای خروج از این بن بست ندارند. اعتراضات مردم به جایی نمی‌رسد و منتخبین مردم و سیاستمداران، جز

تکرار جملات اقتصاددانان وابسته به نهادهای مالی بین‌المللی کار دیگری نمی‌کنند. در عین حال هر بار که وسایل ارتباط جمعی، گزارشی از رتبه بندی کشورها می‌دهند و یا نمایندگان بنگاه‌های ارزشیابی در مورد این یا آن کشور و یا در مورد این یا آن تصمیم کمیسیون اروپا اظهار نظر کرده و تصمیمات اتخاذ شده را کم اثر یا بی‌اثر ارزیابی می‌کنند، بازارهای مالی بلافاصله واکنش نشان داده و شرایط پرداخت وام را دشوارتر کرده و نرخ بهره‌ها را بالاتر می‌برند. بطور مثال در چند ماه اخیر نرخ بهره برای کشورهای ایتالیا و اسپانیا دوبرابر شده است. دولت‌ها هم بلافاصله با تمام قدرت اعلام می‌کنند، که طرح‌های جدیدی برای اطمینان بخشیدن به بازارهای مالی در دست دارند که بزودی به اجرا خواهند گذاشت. روشن است که این سیاستها چیزی جز ریاضت‌کشی بیشتر مردم، کاهش بودجه‌های دولتی، کاهش ارائه خدمات اجتماعی و کاهش نقش دولت در تامین نیازهای عمومی و سپردن خدمات عمومی به بازار و سرمایه داران نیست.

پرسش این است که دمکراسی در این کشورها در چه موقعیتی قرار دارد؟ مردم چه نقشی در اداره کشور و آینده خود دارند؟ رای دادن و انتخاب کردن نمایندگان به چه کار می‌آید؟ در واقع حاکمیت ملی در اختیار کیست؟ البته نباید در موقعیت متزلزل دمکراسی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در حال حاضر غلو کرد، ولی باید دقت داشت که در جریان بحران اقتصادی کنونی، محدودیت‌ها و ناتوانی‌های این نوع از دمکراسی آشکارا در مقابل چشم همگان است. مشتی سرمایه‌دار و بانکدار به همراه نهادهای بین‌المللی مالی چون صندوق بین‌المللی پول، بانک مرکزی اروپا، بانک جهانی و کمیسیون اروپا عملاً سیاست‌های ریاضت‌کشی و انتقال بار بحران سرمایه‌داری به دوش مردم را، به حکومت‌های اروپایی دیکته می‌کنند. این حکومت‌ها هم، که عملاً به بازارهای جهانی وابسته شده‌اند، زیر بار این فشارها گردن نهاده و بدون در نظر گرفتن وضعیت معیشت و زندگی مردم، بی توجه به نظر مردم و اعتراضات توده‌ای، طرح‌های «خروج از بحران» این نهادهای بین‌المللی را یکی پس از دیگری به اجرا می‌گزارند. حاصل این سیاست‌ها نیز چیزی نیست جز افزایش بیکاری، کاهش قدرت خرید مردم، کاهش سطح زندگی کارگران و حقوق بگیران، افزایش هزینه‌های بهداشت و آموزش و حمل و نقل و در کلیت خود سخت تر شدن وضعیت معاش و زندگی مردم. باید دقت داشت که دولت‌های کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و بویژه امریکا و اروپا، سهم مهمی در این بحران دارند. آنها در طول سه دهه اخیر با دنبال کردن سیاست‌های نئولیبرالی و بازگذاشتن دست بانک‌ها و بنگاه‌های مالی و حذف تمامی قوانین کنترلی بر گردش سرمایه، عملاً در پدیدار شدن این بحران مسئولند. بقیه در صفحه ۸

آنچه برای موسسات مالی سرمایه‌داری، نهادهای مالی بین‌المللی و بنگاه‌های رتبه بندی مهم است، ثبات سیاسی و اقتصادی این کشورها در راستای تامین منافع آنها است. از این زاویه یک کشور دیکتاتورزده از رتبه بهتری برخوردار است تا کشوری که به تازگی به استقلال دست یافته است. به طور مثال کشور تونس که اخیراً، بدنبال یک خیزش مردمی و شکلگیری یک جنبش وسیع اجتماعی، از شر رئیس جمهور مادام‌العمر و دزد و فاسد خود خلاصه شده و در تلاش برای استقرار یک دموکراسی جوان و تازه کار با هزاران مشکل مواجه است، با کاهش رتبه خود در بنگاه‌های مالی روبرو شده است. بدنبال گسترش تظاهرات مردم، «بن علی» رئیس جمهور تونس در روز ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱، پس از ۲۳ سال در قدرت، به کشور عربستان گریخت. بنگاه ارزشیابی «Moody's Investors Service» در روز ۱۹ ژانویه رتبه کشور تونس را یک درجه کاهش داد و دلیل این کاهش را «بی ثباتی سیاسی، ناشی از تغییر ناگهانی و غیرمترقبه رژیم بدنبال یک بحران سیاسی که با شورش‌های اجتماعی آغاز شد» اعلام کرد. همچنین تاکید کرد که در صورت تداوم بحران فعلی، ثبات اقتصادی دچار خطر بوده و درآمد حاصل از توريسم افت کرده و رشد اقتصادی کاهش خواهد یافت. بر طبق گزارشات همین بنگاه ارزشیابی، بدهی تونس در سال ۲۰۱۰ برابر با ۳۹ درصد تولید ناخالص داخلی بود (در حالی که بدهی ژاپن برابر با ۲۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی است، رتبه این کشور ۶ مرتبه بالاتر از تونس قرار

دارد). کاهش رتبه تونس به این معنی است که، در حالی که این کشور نیاز به پول برای بازسازی و تامین حداقل خواسته‌های مردمی دارد که به خیابان آمدند، عملاً برای تامین این پول باید بهره سنگین‌تری از زمان «بن علی»، رئیس‌جمهور دیکتاتور فراری، بپردازد. اگر هم تصمیم بگیرد که فعلاً از پرداخت بدهی‌های خود، به منظور سرمایه‌گذاری در کشور، سرباز زند، بلافاصله درب تمام موسسات مالی و بنگاه‌های بین‌المللی چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بر روی آنها بسته خواهد شد. ضمن آن که تاثیرات مستقیمی بر روابط اقتصادی تونس با دیگر کشورهای جهان خواهد گذاشت. در منطق سرمایه‌داری و بویژه سرمایه‌داری مالی منافع اکثریت مردم جانی ندارد. برای سرمایه مهم نیست که با چه کسی، «دیکتاتور» یا «رئیس جمهور منتخب»، معامله می‌کند (به لحاظی دیکتاتور را ترجیح می‌دهد)، مهم برایش این است که چه کسی بهتر منافع سرمایه را تامین می‌کند. اما طبیعت بدهی موسسات خصوصی با بدهی دولت‌ها فرق بسیار دارد. موسسات خصوص برای تامین منابع مالی و انجام فعالیت‌های اقتصادی به منظور تامین منفعت و سود برای سهامداران خود فعالیت می‌کنند، اما دولت‌ها، مدعی‌اند که برای تامین منافع عمومی پول قرض می‌کنند و عدم تامین پول به معنی کاهش خدمات دولتی و کاهش سطح زندگی مردم خواهد بود. هدف سرمایه کسب سود بیشتر است، درحالی که ظاهراً هدف دولت باید تامین رفاه عمومی باشد. دولت‌ها با پیشبرد سیاست‌های لیبرالی و وابسته کردن منافع عمومی مردم به بازارهای مالی سرمایه‌داری، عملاً

دست آنها را در دیکته کردن سیاست‌های مورد نظر خود در مقابل منافع عمومی باز می‌گذارند. کارکرد بازار آن چنان است که هیچ مسئولیتی جز در قبال سرمایه ندارد و از این راه وضعیت جامعه و خدمات عمومی برایش مهم نیست. برعکس تمایل بسیار دارد که با خارج کردن بخشی از خدمات عمومی همچون بهداشت و آموزش و خصوصی کردن این خدمات، بر دامنه فعالیت‌های اقتصادی خود افزوده و از این راه نیز سود سرشاری نصیب سرمایه کند. تحولات سه دهه اخیر و موقعیت ضعیف نیروهای پیشرو و چپ در جوامع اروپائی نیز به تشدید این وضعیت یاری می‌رساند. ضعف نیروهای چپ و پیشرو و نهادهای مدنی پر قدرت در ارائه یک چشم انداز ممکن، عملاً به سرمایه اجازه می‌دهد تا بدون دغدغه از شکل‌گیری جنبش‌های قوی اعتراضی و در خطر افتادن نظام سرمایه‌داری، سیاست‌های اقتصادی خود را پیش برد و هر آنچه که می‌خواهد به جامعه تحمیل کند. اکثریت مردم نیز بدون وجود یک آلترناتیو قابل اتکاء، این وضعیت را تحمل کرده و هر روز بیش از روز پیش کمربندهای خود را محکم‌تر می‌بندند. این چنین است که بار دیگر این پرسش پیش می‌آید که آیا صرفاً یک انقلاب سیاسی برای کسب استقلال، حاکمیت واقعی مردم و تامین منافع اکثریت جامعه کافی است؟

۱۶ شهریور ۱۳۹۰ - ۷ سپتامبر ۲۰۱۱

بقیه از صفحه ۹

سؤال: این اوضاع نمی‌تواند به یک حمله نظامی خارجی منجر شود؟

پاسخ: یکی از مهمترین نکات بیانیه آنتالیا رد کردن یک حمله نظامی خارجی است. بعلاوه من اعتقاد دارم که قدرت‌های غربی جرئت این کار را ندارند. زیرا که اکثریتی بزرگ از مردم سوریه از تمامی جهت‌های سیاسی این مسئله را رد می‌کنند. ما نمی‌خواهیم و نمی‌گذاریم پایانی مثل لیبی داشته باشیم. همچنین روسیه هم که یک پایگاه نیروی دریایی در تارتوس دارد بر علیه این مسئله رای خواهد داد. اما امکان یک دخالت ترکی وجود دارد. نه یک حمله کامل نظامی جنگی بلکه شاید یک حمله نظامی به مرزها آنهم با بهانه کمک بشردوستانه. ما این را هم رد می‌کنیم اما بسیاری از مردم سوریه شاید از این امر استقبال کنند. ترکیه در میان سنی‌ها نامی خوب دارد. زیرا که ترکیه به لحاظ اقتصادی و همچنین دموکراسی موفق است. بسیاری یک پروژه نئوعثمانی را ترجیح می‌دهند.

سؤال: آیا خطر اسرائیل هم وجود دارد؟

پاسخ: اسرائیل هیچ دلیلی برای حمله به سوریه ندارد. آنها ثبات می‌خواهند به این لحاظ هم مخالف جنبش دموکراسی طلب هستند. آنها اسد را ترجیح می‌دهند.

سؤال: قدم بعدی شما کدام است؟

پاسخ: آنچه که به ائتلاف آنتالیا برمی‌گردد در نظر داریم در ابتدا یک کمیته اجرائی انتخاب کنیم. خارج از کشور می‌خواهیم فشار‌های بین‌المللی را روی رژیم افزایش بدهیم. ما تلاش می‌کنیم اسد را جلوی تریبونال هاک بکشانیم.

سؤال: آیا این خود در واقعیت همان منطق فشار مارپیچی نیست که زمین را برای دخالت نظامی خارجی هموار می‌سازد؟

پاسخ: این خود یک وضعیت دشوار است. ما به فشار‌های از خارج نیاز داریم تا بدینوسیله رژیم را ضعیف کنیم. این مسئله باعث می‌شود تا بسیاری جبهه خود را تغییر دهند. ما نمی‌توانیم پاسیو بنشینیم و ببینیم تا اسد مردم ما را قتل عام کند و جنگ داخلی را در کشور راه بیندازد. کار ما و کمک ما از خارج از سوریه این است که رژیم را ایزوله کنیم و این چنین میزان هزینه سیاسی فشار و سرکوب را بالا ببریم. اما من تکرار می‌کنم ما مخالف هرگونه حمله نظامی خارجی هستیم.

سؤال: آیا شما ائتلاف آنتالیا را بعنوان ائتلافی ضدامپریالیستی ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ: این یک ائتلاف دموکراتیک است. درون این ائتلاف لیبرال‌ها هم هستند که نمی‌شود آنها را ضدامپریالیست طبقه بندی کرد. همچنین باید توجه کرد که مردم سوریه با نام ضد امپریالیسم بقتل می‌رسند. یک مثال می‌آورم: حزب کمونیستی که با رژیم کار می‌کند در حالیکه در برابر خواست‌های دموکراتیک مردم قرار گرفته است و نمی‌خواهد از آن پشتیبانی کند همین اخیراً یک تظاهرات ضد امپریالیستی گذاشت. این چه مبارزه ضد امپریالیستی است؟ شما حتماً درک می‌کنید که چرا مردم دیگه از این کارها خسته شده‌اند.

سؤال: شورش دموکراتیک در تونس و مصر صورت پذیرفت زیرا که فقری بیحد بخاطر سیاست‌های سرمایه‌داری تولیدی مردم را احاطه کرده است. بیانیه آنتالیا با مشکلات اجتماعی چگونه برخورد می‌کند؟

پاسخ: در سوریه دقیقاً همان مشکلی وجود دارد که در تونس و مصر وجود دارد. اما در آنتالیا ما تنها روی یک پلاتفرم دموکراتیک توافق کردیم. ما در این جمع و این ائتلاف نمی‌توانیم با مشکلات اجتماعی برخورد کنیم. اگر اهداف دموکراتیک به دست آیند مطمئناً اختلافات جدید و ائتلاف‌های جدید به وجود خواهند آمد.

مصاحبه با

وجدی مصطفی

از اپوزیسیون چپ سوریه

برگردان ناهید جعفرپور

LINKZEITUNG.DE

در باره مصطفی: وی ۵۱ ساله و عضو اتحادیه کمونیستی سوریه است و ۱۳ سال در زندان سوریه بسر برده است. در کنفرانس آنتالیا که در تاریخ ۳۰ مه تا ۳ ژوئن برگزار گردید مهمترین پلاتفرم اپوزیسیون چپ سوریه صادر گردید و مصطفی در شورای اپوزیسیون انتخاب گردید.

سؤال: کنفرانس آنتالیا را چه کسی گذاشته است و در این کنفرانس چه می‌گذرد؟

پاسخ: تا کنون اپوزیسیون سوریه و با بهتر بگویم نمایندگان اپوزیسیون چندین کنفرانس برگزار نموده اند. برای مثال برخی از جریان های اسلامی هم ملاقات های خودشان را ترتیب داده اند. ایده این کنفرانس این بود تا تمامی تلاش های جداگانه را زیر یک چتر کشید و با خواست دمکراسی برای سوریه تا آنجا که امکان دارد وسیع ترین اتحاد را بین اپوزیسیون مخالف رژیم سوریه به وجود آورد.

مبتکرین اصلی این ایده نیروهای چپ و نیروهای لیبرال سوریه بودند کسانی که با هم بیانیه دمشق را صادر نموده بودند. باید بگویم تا کنون در راه این اتحاد ما قدمهای موثری برداشته ایم.

از ۳۱ نفع‌آمیزی شورای اپوزیسیون ۴ نفر از بیانیه دمشق و ۴ نفر از اخوان المسلمین و ۴ نفر از کردها (که غالباً چپ هستند) و ۴ نفر از قبایل می باشند. ۱۵ عضو باقی مانده شخصیت های مستقلی هستند که هر کدام به به یکی از ادیان تعلق دارند.

سؤال: طبق گزارش رسانه ها عبدال حلیم خادم و رفعت ال اسد مجدداً انتخاب نشدند. می‌توانید بگوئید چرا؟

پاسخ: در واقعیت از آنجا که آنها رابطه مستقیم با آمریکا داشتند از لیست کاندیدها حذف شدند و همانطور که در بیانیه پایانی کنفرانس دیده می شود ما هرگونه حمله نظامی خارجی را با قاطعیت رد می کنیم. بنابراین کسانی هم که به یک چنین حملاتی تمایل دارند درون ائتلاف ما نخواهند بود. ما نمی خواهیم مثال بسیار غلط و منفی لیبی را دوباره تکرار کنیم.

سؤال: آیا ترک ها روی این تصمیمات تاثیر نگذاشته اند. چون بسیاری از نیروهای اپوزیسیون مدل ترکی را دنبال می کنند؟

پاسخ: نه، ما از سوی ترک ها نه پشتیبانی سیاسی و نه پشتیبانی مالی داشته ایم. اما این هم درست است که

ترکیه تلاش می کند در منطقه نقشی قدرتمند را بازی کند. شرکت ترکیه در پروسه گذار از سوریه می تواند قدمی در این راه باشد. از سوی دیگر برخی از نیروهای اسلامی و برخی از شخصیت های سنی تمایل به کمک ترکیه دارند. در برخی از تظاهرات ها شعار هائی دیده می شوند که خواهان حمله نظامی ترکیه به سوریه می باشند. چیزی که ما با قاطعیت رد می کنیم.

سؤال: آدمهای اسد ادعا می کنند که عربستان سعودی و سلافی ها روی شورشگران نفوذ دارند (که البته این آخری خطری برای منافع آمریکا است) همچنین گفته می شود که اخوان المسلمین جنبش را کنترل می کند.

پاسخ: در میان اخوان المسلمین و همچنین در میان جنبش اسلامی در مجموع دو جبهه وجود دارد: لیبرال ها و دمکرات ها که هر دوی این جبهه ها طرفدار کنفرانس آنتالیا هستند. اینها همه به تنوع و رنگارنگی سوریه و دمکراسی احترام می گذارند و خواهان دولت اسلامی نیستند. همچنین آنها هم حمله نظامی غرب را رد می کنند. در واقع این خود از توافقات کنفرانس آنتالیا است. همچنین گروه های طرفدار عربستان سعودی هم وجود دارند که در بروکسل بنام گروه های اسلامی با هم نشست برگزار نموده اند. آنها در مقابل کنفرانس آنتالیا قرار دارند. این گروه ها از طریق سعودی ها و از طریق کشورهای خلیج با آمریکا همبسته اند.

باید بگویم که هیچکسی جنبش را کنترل نمی کند بخصوص کنترل از خارج ابداء وجود ندارد. ۳۰ سال پیش برخی نقاط تحت کنترل اخوان المسلمین قرار داشت اما امروز نسلی جدید در خیابانها پیدا شده است که با وجود اینکه بسیاری از آنها خود را مسلمان می داند اما هدفش پیاده کردن دمکراسی است. از این روی تا کنون عربستان سعودی هم بسیار محتاط عمل کرده است. البته اگر جامعه بین الملل موضع ضد رژیم بگیرد این موضع عربستان هم می تواند تغییر کند.

در واقع آمریکائی ها پشتیبانی مستقیم از داخل سوریه ندارند. آنها و استعمارگران قدیمی فرانسه و بریتانیا در سوریه مورد تنفر مردم هستند و به هیچ وجه پشتیبانی ندارند. تلاش های حریری از لبنان تکیه بر آدمی چون خادم دارد. اما خادم هم از دور خارج است و در حاشیه قرار گرفته است این تلاش ها هم بی اثر می باشند. تنها امکان تاثیر گذاری می تواند از جانب ترکیه باشد. اما ترکیه هم درگیر بازی های خودش است.

سؤال: شما در باره چرخش دمکراتیک اخوان المسلمین چه فکر می کنید؟

پاسخ: زمان هائی وجود داشت که آنها بسیار مذهبی عمل می کردند. برخی از اعمال قساوت بار به حساب آنها واریز می شود. اما آنها هم می بایست واقعیت های سوریه را ببینند زیرا که دقیقاً نیمی از مردم سوریه به اقلیت های ملی و مذهبی تعلق دارند. رژیم اسد هیچگاه از اعلام این مسئله خسته نمی شود که برخی از آلترناتیو های در مقابل رژیم وی از رهبریت مذهبی اخوان المسلمین برمی خیزد. اما این مسئله واقعیت ندارد. زیرا که اخوان المسلمین در تمامی انتخابات ها تنها از ۱۵٪ آراء برخوردارند.

نه قبایل و نه سرمایه داران از اسلامیت ها پیروی نمی کنند. واقعیت سوریه این است اما کسانی هم هستند که از آنها دفاع می کنند. با در نظر گرفتن این حقیقت جناح

هائی در میان آنان رشد کرد که اعتقاد به دولتی دمکراتیک دارند و در بیانیه آنتالیا هم این مسئله تاکید شده است.

سؤال: از سوی دیگر خبرگزاری های غربی با خوشحالی گزارش می دهند که نیروی حزب الله و نیروهای ایران در وارد کردن فشار به مردم سوریه شرکت دارند.

پاسخ: من این مسئله را نمی توانم تأیید کنم اما شک هم دارم. آنطور که من شنیده ام سربازانی بر علیه مردم حرکت می کنند که ریش دارند. چیزی که در ارتش سوریه ممنوع است. مطمئناً دلیل برای این شک و تردید وجود دارد. به لحاظ سیاسی تهران کاملاً جانب اسد را دارد زیرا که با سرنگونی رژیم اسد نفوذ آنها به شدت محدود می شود.

سؤال: انقلاب سوریه از چه چشم اندازی برخوردار است؟

پاسخ: متأسفانه تحت فشار و سرکوب شدید خواست های دمکراتیک مردم، راهی را که مردم تونس و یا مردم مصر رفتند را مسدود نموده است بنابراین به اعتقاد من این رژیم همواره برجای خواهد ماند و بشدت می خواهد خیزش مردم را به حمام خون تبدیل کند. آنها بارها و بارها این مسئله را بیان نموده اند و من اعتقاد دارم آنها این کار را می کنند. از سوی دیگر جنبش نمی خواهد از خواسته هایش دست بردارد و اسد هم تن به خواسته های جنبش نخواهد داد و این کشور را بسوی یک جنگ داخلی می کشاند.

ما می خواهیم از یک چنین مسئله ای با تمام قوا جلوگیری کنیم و به این خاطر به مردم فراخوان داده ایم که مبارزه خویش را بشدت با ابزار صلح آمیز به پیش برند. باید قبول کرد که هیچکس با علاقه خود را قربانی نمی کند. مردم باید از خون ریزی های دائمی درس بگیرند و کاملاً قانونی از خودشان دفاع کنند.

سؤال: گزارش هائی در باره اشعاب در ارتش وجود دارند. آیا یک قیام با پشتیبانی نیروهای دمکراتیک درون ارتش امکان پذیر است؟

پاسخ: تا کنون تنها مورد های فردی وجود داشته است. نباید فراموش کرد که رژیم برای ایجاد وفاداری ارتش را با معیار های فرقه ای ساخته است. به این صورت که در حالیکه اکثریت سربازان وظیفه سنی می باشند در مقابل اکثریت افسران ارشد علوی هستند. دور تا دور شهرهائی را که شورش شده است ارتش ویژه محاصره نموده است. ارتش ویژه ای که اکثر سربازانش علوی هستند. اسد اطمینان به نیروهای معمولی ارتش ندارد. زیرا که نیروهای معمولی ارتش می توانند از دستورات مافوق خود تمرد کنند.

نیروهای سازمان یافته اپوزیسیون در این مناطق ضعیف هستند. نیروهای اخوان المسلمین هم مانند نیروهای چپ در طی سال ها سرکوب از کشور طرد شده اند. ما در اینجا با یک خیزش خود بخودی روبرو هستیم. خیزشی که تحت شرایط حاضر در سوریه برای تبدیل شدن به یک قیام بشدت سازمان یافته توانا نیست. اما با گذشت زمان رژیم ضعیف تر می شود. نشانه هائی وجود دارند که بخش هائی از اقتصاد تمایل به تغییر جبهه دارند. نه تنها سنی ها بلکه علوی ها هم همینطور.

بقیه در صفحه ۸

نگاهی به نتایج انتخابات ترکیه و عوامل پیروزی سه‌باره حزب حاکم

محمود بهنام

از صفحه اول

چگونه است که «آکپ»، بعد از دو دوره کسب اکثریت و تصدی دولت، باز هم با به دست آوردن نسبت آرای بیشتری، برنده انتخابات می‌شود؟ «رمز» این موفقیت چیست؟ پیش از پرداختن به این موضوع، نگاهی به نتایج عمده انتخابات ۱۲ ژوئن ترکیه می‌افکنیم.

در این انتخابات، که هفدهمین دوره انتخابات بعد از برقراری نظام چند حزبی در ترکیه (پس از ۱۹۴۵) محسوب می‌شود، از مجموع حدود ۵۰ میلیون واجدین حق رأی حدود ۴۳/۹ میلیون نفر (یعنی ۸۷ درصد کل)، طبق ارقام رسمی، شرکت کرده بودند که با حذف آرای «باطله»، نزدیک به ۴۳ میلیون رأی «صحیح» شمارش شده است. نسبت بالای مشارکت در این رقابت انتخاباتی، بیانگر اهمیت و حساسیت آن، در اوضاع کنونی این کشور، نیز هست، زیرا که متوسط میزان شرکت در انتخابات در اینجا حدود ۷۰ درصد، و در انتخابات سال ۲۰۰۲ که برای اولین بار حزب «عدالت و توسعه» را سر کار آورد، حدود ۷۳ درصد بوده است.

این انتخابات در ۸۵ حوزه (منطقه) انتخاباتی، شامل حدود ۲۰۰ هزار صندوق اخذ رأی، برگزار گردید. نظام انتخابات پارلمانی ترکیه، لیستی منطقه‌ای و تناسبی است ولی افراد هم می‌توانند به صورت منفرد در هر حوزه نامزد شوند. اما برای شمارش آرای هر لیست یا هر حزب و اعزام نماینده به مجلس، کسب حداقل ده درصد آرای هر منطقه ضروری است. تعیین چنین حد نصابی برای ورود به مجلس، طبعاً به زیان تشکلهای کوچک است و به نفع احزاب بزرگ عمل می‌کند. در انتخابات اخیر، ۱۵ حزب و تشکل سیاسی، و در مجموع قریب به ۷۷۰۰ داوطلب نمایندگی شرکت داشتند که از این میان ۲۰۳ نفر نامزد «مستقل» بودند. «کنفرانس امنیت و همکاری اروپا» که، بعد از ۱۹۹۲، کارشناسانی را جهت بررسی «فنی» انتخابات به ترکیه اعزام می‌دارد، امسال، برای نخستین بار هیأتی پارلمانی را متشکل از ۳۲ نفر برای «نظارت» بر جریان انتخابات به آنجا فرستاده بود. گزارش‌هایی راجع به تخلفات انتخاباتی و از جمله اختلاف شمارش و جابه‌جایی آرا در برخی از حوزه‌ها، در رسانه‌های داخلی منتشر شد، بازداشت‌هایی از فعالان انتخاباتی، پیش و پس از برگزاری آن، به وقوع پیوست، ولی غالب ناظران این رأی‌گیری را، در مجموع «سالم» ارزیابی کردند و هیچکدام از احزاب عمده مخالف هم «سلامت» کلی آن را زیر علامت سؤال قرار ندادند.

بر پایه نتایج رسمی، حزب «عدالت و توسعه» به رهبری رجب طیب اردوغان، با کسب ۴۹/۹ درصد کل آرا، ۳۲۶ کرسی (از مجموع ۵۵۰ کرسی مجلس) را به خود اختصاص داده است. این حزب که در انتخابات ۲۰۰۲ حدود ۳۴ درصد آرا و ۳۶۳ صندلی مجلس را به دست

آورده بود، در سال ۲۰۰۷ نیز ۴۶/۸ درصد آرا کسب کرده و ۳۴۱ نماینده به مجلس فرستاده بود.

مهمترین حزب اپوزیسیون درمجلس، حزب «جمهوریخواه خلق»، به رهبری کمال قلیچدار اوغلو، در این انتخابات ۲۵/۹ درصد کل آرا و ۱۳۵ کرسی مجلس را از آن خود کرده است. این حزب در سال ۲۰۰۲ نزدیک به ۲۰ درصد آرا (با ۱۷۸ نماینده) و در سال ۲۰۰۷ نیز حدود ۲۱ درصد آرا (با ۱۰۲ نماینده) را به دست آورده بود. هرچند که در این رقابت انتخاباتی، سهم و موقعیت این جریان، تا اندازه‌ای، بهتر شده است، اما پیداست که پس از سال‌ها ایفای نقش اپوزیسیون، چنین نتیجه‌ای شکست آشکار برای قدیمی‌ترین حزب سیاسی ترکیه معاصر است که به وسیله‌ی خود مصطفی کمال «آتا تورک» بنیانگذاری شده است.

یک جریان سیاسی قدیمی دیگر، که میراث چهره معروف ناسیونالیسم افراطی ترکیه، آلب ارسلان تورکش، محسوب می‌شود، حزب «حرکت ملی» به رهبری «دولت باغچه‌لی» است، که در انتخابات اخیر با کسب ۱۳ درصد آرا ۵۳ نفر نماینده به مجلس می‌فرستد. این حزب در انتخابات دوره قبلی ۱۴ درصد از کل رأی‌ها را و در مجلس نیز ۷۲ نماینده داشت.

حزب «صلح و دموکراسی»، که به منظور عبور از سد حد نصاب ده درصد و دیگر موانع امنیتی و سیاسی، ۶۴ کاندیدی خود را در ۴۷ حوزه انتخاباتی به عنوان نامزد «مستقل» عرضه کرده بود، در این انتخابات با به دست آوردن نزدیک به ۷ درصد کل آرا توانست ۳۶ نماینده به مجلس جدید بفرستد. بخش عمده این تعداد از حوزه‌های جنوب شرقی ترکیه، خاصه مناطق کردنشین، انتخاب شده‌اند. نسبت آرای این جریان در انتخابات پیشین حدود ۵ درصد بود و ۲۲ نماینده هم به مجلس فرستاده بود که دو تن از آنها اخراج و زندانی شدند. به گفته اکثر ناظران، برنده دیگر انتخابات اخیر ترکیه حزب «صلح و دموکراسی» (ب‌دپ) به حساب می‌آید.

هیچیک از دیگر جریانات جدید و قدیم ترکیه قادر به عبور از سد حد نصاب نشده و نتوانستند نماینده‌ای در مجلس داشته باشند. سهم آرای همه‌ی آنها پایین‌تر از یک درصد است، به غیر از حزب «سعادت» که به وسیله طرفداران و اطرافیان نجم‌الدین اربکان (بنیانگذار جریان سیاسی مذهبی در ترکیه در دهه ۱۹۶۰) اداره می‌شود. در این رأی‌گیری ۱/۲ درصد آرا را به دست آورده است. «حزب کمونیست ترکیه» که در ده سال اخیر می‌تواند با همین عنوان هم فعالیت و در انتخابات شرکت کند، فقط ۰/۱۴ درصد رأی‌ها را کسب کرده است. حزب «دموکراتیک چپ» میراث بولنت اجویت، و حزب «راه راست» برجای مانده از سلیمان دمیرل نیز به ترتیب، تنها ۰/۲۵ درصد و ۰/۱۵ درصد آرا را به چنگ آوردند.

صرفظراً غایبین انتخابات و آرای باطله، مجموع نسبت آرای چهار حزب و جریان سیاسی، که کل کرسی‌های

مجلس جدید را بین خود تقسیم کرده‌اند، نشان می‌دهد که ۹۵ درصد آرای رأی دهندگان در ترکیب مجلس بازتاب می‌یابد. و این بهبودی چشمگیر در قیاس با انتخابات ۲۰۰۲ است که در آن دو حزب «عدالت و توسعه» و «جمهوریخواه خلق» جمعاً با کسب فقط ۵۴ درصد کل آرا، همه کرسی‌های آن مجلس (به غیر از ۹ نماینده مستقل) را بین خود تقسیم کرده بودند. با این همه، روشن است که نظام انتخاباتی موجود ترکیه متضمن یک بی‌عدالتی آشکار در مورد احزاب کوچک و داوطلبان منفرد است. چنان که در همین انتخابات نیز، حزب حاکم با اخذ ۵۰ درصد آرا قریب به ۶۰ درصد صندلی‌های پارلمان را اشغال می‌کند.

بررسی نتایج اعلام شده انتخابات، همچنین بیانگر بهبود نسبی در ترکیب جنسیتی نمایندگان است: تعداد زنان نماینده از ۵۰ نفر به ۷۸ نفر در مجلس جدید افزایش می‌یابد، که ۱۱ نفر از آنان نیز از جمله نمایندگان مستقلی هستند که با حمایت «ب‌دپ» به پارلمان راه می‌یابند.

طبق همان نتایج، حزب حاکم پایگاه انتخاباتی خود را به سراسر کشور گسترش داده و توانسته است از همه حوزه‌ها، به غیر از سه منطقه در جنوب شرقی، نمایندگانی به مجلس اعزام کند. نامزدهای حزب «جمهوریخواه خلق» عمدتاً از مناطق غربی این کشور، سواحل مدیترانه، به پارلمان راه می‌یابند. در جامعه‌ای که نسبت شهرنشینی در آن اکنون به ۷۵ درصد بالغ گردیده، سرنوشت اصلی انتخابات در شهرها، به ویژه شهرهای بزرگ تعیین می‌گردد و، با استمرار مهاجرت از شرق به غرب و از روستاها به شهرها، این ویژگی پررنگ‌تر می‌شود. استانبول و حومه آن، که سه حوزه انتخاباتی را در بر می‌گیرد، به تنهایی ۷۰ نماینده (از مجموع ۵۵۰ نماینده) به مجلس قبلی فرستاده بود. این تعداد، در اثر افزایش جمعیت آن، در این انتخابات به ۸۵ نفر بالغ گشته است. از این عده ۴۶ نفر از «آکپ»، ۲۹ نفر از «جمهوریخواه خلق»، ۷ نفر از «حرکت ملی»، و ۳ تن دیگر نیز از طریق «ب‌دپ» به مجلس راه می‌یابند.

جالب توجه است که ۹ نفر از منتخبان مجلس جدید هم در زندان بسر می‌برند: ۶ نفر از آنان از نامزدهای مورد حمایت حزب «صلح و دموکراسی» هستند که به اتهام همکاری با «حزب کارگران کردستان» (پ‌ک‌ک) زندانی هستند و سه نفر دیگر در رابطه با پرونده‌های سیاسی- نظامی «ارگنه‌کن» و «بالیزوز» (طرح کودتا) بازداشت شده‌اند.

دلایل و عوامل عمده پیروزی حزب «عدالت و توسعه» و، برعکس، ناکامی رقیبان سیاسی آن، متعدد و گوناگون است، هرچند که سهم و وزن هر کدام از آنها در جامعه متحول و متنوع ترکیه، که موزائیکی از ملیت‌ها و اقوام، فرهنگ، سنت و مذاهب گوناگون و گرایش‌های مختلف اجتماعی و سیاسی است، یکسان نیست. پیش از این، در

مقطع نخستین پیروزی انتخاباتی حزب تازه تأسیس «آکپ»، ما زمینه‌ها و عوامل این امر را، به اختصار بررسی کرده‌ایم (اتحاد کار شماره ۱۰۳، آذر ۱۳۸۱). اکنون کارنامه هشت ساله این حزب و دولت آن به رهبری اردوغان هم موجود و آشکار است. بنابراین، در بررسی حاضر، جدا از ترکیب و مواضع و شعارهای این جریان، طبعاً، عملکرد آن نیز مورد توجه و ارزیابی قرار می‌گیرد.

بورژوازی دیندار

«وال استریت جورنال»، در فردای انتخابات عمومی ترکیه، در مطلبی با عنوان «بازارها به «آکپ» خوش آمد گفتند»، ضمن بررسی نتیجه این انتخابات و اعلام این که بازارها از این خبر دچار «سورپریز» نشده و بلکه با پیش‌بینی پیروزی «آکپ» واکنش خود را نشان داده‌اند، ویژگی‌های اصلی این حزب را نیز «دیندار، محافظه‌کار و طرفدار بازار» برشمرد. در همین حال، بورس سهام و دیگر بازارهای خود ترکیه نیز، بر مبنای همان پیش‌بینی و ارزیابی «تداوم ثبات»، روز آرامی را پشت سر نهادند.

توصیفی که آن روزنامه، به عنوان یکی از سخنگویان اصلی سرمایه‌داری جهانی، از ویژگی‌های حزب حاکم ترکیه عرضه می‌دارد، دور از واقعیت نیست هرچند که هنوز نقش و تأثیر متفاوت هر یک از آنها و یا دیگر خصوصیات مؤثر را روشن نمی‌کند. در واقع، موقعیت و مواضع این حزب، ترکیبی از گرایش‌های لیبرالیسم اقتصادی، مذهبی و سنتی، و ناسیونالیستی است که قدری هم چاشنی پوپولیستی بدان افزوده شده است. اما، چنان که عملکرد گذشته آن هم گواهی می‌دهد، لیبرالیسم اقتصادی است که نقش عمده را در این میان ایفا می‌کند. پایگاه طبقاتی آن نیز در برگزیده افشاری گوناگون است ولی، از بین آنها، بورژوازی نوخاسته است که سمتگیری آن را ترسیم و تعیین می‌کند. شکل‌گیری و قدرت‌یابی حزب «عدالت و توسعه»، به عنوان یک جریان راست میانه مذهبی، یکی از برآیندهای تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سی سال گذشته ترکیه است که بدون توجه به آنها، بررسی و درک موقعیت کنونی آن دشوار می‌نماید.

پس از کودتای سپتامبر ۱۹۸۰ و سرکوب شدید جنبش‌های اجتماعی و نیروهای چپ و ترقیخواه، اجرای سیاست «تعدیل ساختاری» (تعدیل اقتصادی)، یکی از مأموریت‌های اصلی دولت کودتا بود که، در سال‌های متعاقب آن، وسیله دولت تورگوت اوزال و حزب او «مام میهن»، پیگیری شد. گذشته از کاهش بودجه خدمات اجتماعی، حذف یارانه‌ها، آزادسازی قیمت‌ها و خصوصی کردن بنگاه‌های دولتی - که اجزای اصلی «تعدیل» مذکور بودند - سیاست «توسعه صادرات» نیز در سرلوحه برنامه‌ها و اقدامات این دولت قرار گرفت. در اجرای همین سیاست، که از طریق تنظیم نرخ ارز، اعطای جوایز صادراتی (از محل بودجه عمومی) و وام‌های نسبتاً ارزان، معافیت‌های مالیاتی، اخذ وام از خارج و جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی تعقیب می‌شد و همراه با کاهش دستمزدهای واقعی و خواباندن صدای اعتراضات و اعتصابات، رونق چشمگیری در تولید و صادرات کشور

به وقوع پیوست، شرایط «مساعد» منطقه‌ای (جنگ ایران و عراق در سال‌های ۸۸-۱۹۸۰) و بین‌المللی (فروپاشی شوروی و بلوک شرق بعد از ۱۹۸۹) نیز بازارهای وسیع و پر سودی را نصیب صادرکنندگان ترکیه کرد. بدین ترتیب قشر جدیدی از بازرگانان، دلانان، پیمانکاران و سرمایه‌داران نوکیسه شکل گرفته و گسترش یافت که هنوز تحت فشار انحصارات و سرمایه‌های کلان داخلی قرار داشتند و هنوز قادر به بیان خواست‌ها و پیگیری مستقیم مقاصدشان در عرصه سیاسی نبودند.

دولت اوزال، به منظور تحکیم موقعیت دولت و حزب خود، کوشید که این قشر را زیر چتر خویش جمع کند و در عمل هم گروهی از آنها به «مام میهن» پیوستند. اما این دولت و حزب، بیش از آن وابسته به اقتدار ژنرال‌ها و انحصارات حاکم بود که بتواند خواست‌های این قشر نوخاسته را نمایندگی و برآورده کند. اوزال تلاش کرد که با برخی مانورهای مذهبی (مانند حضور در نماز جمعه، سفر حج) و یا از طریق برادرش، یوسف اوزال، که روابط گسترده‌ای با محافل و جماعات مذهبی ترکیه داشت، نظر افشار متدین را به خود جلب کند. اما در این کار توفیق چندانی نیافت. بخش بزرگی از این افشار به ویژه بورژوازی دیندار تازه به دوران رسیده به سوی حزب «رفاه»، به رهبری نجم‌الدین اربکان، رفتند که پس از کودتا و ممنوعیت فعالیت حزب «سلامت ملی»، با این عنوان جدید به صحنه آمده بود.

در همین حال، نسل جدید بورژوازی ترکیه که، گاهی به تقلید از عنوان «ببرهای آسیای جنوب شرقی»، «ببرهای آناتولی» نامیده می‌شوند، به ایجاد نهادهای صنفی و طبقاتی خود نیز مبادرت کردند. از جمله مهم‌ترین آنها تشکل «موسیاد» (انجمن مستقل صاحبان صنایع و کارفرمایان) است که در سال ۱۹۹۰، در رقابت با «توسیاد» (انجمن صاحبان صنایع و کارفرمایان ترکیه) که بیشتر زیر کنترل انحصارات و سرمایه‌های بزرگ و یا کارفرمایان «لاییک» استانبول و آنکارا قرار دارد، ایجاد شده است. «موسیاد» در سال‌های اولیه فعالیت خویش، پاره‌ای تمایلات و تبلیغات مذهبی را نیز در انتشارات و همایش‌های خود بازتاب می‌داد ولی، رفته رفته، این گونه تأکیدات کمرنگ و، عملاً، به یک نهاد متعارف و قدرتمند کارفرمایی تبدیل شده است.

حزب «رفاه» (که پس از ممنوعیت دوباره، با عنوان حزب «فضیلت» به فعالیت پرداخت) با بهره‌گیری از شبکه گسترده جماعات و فرقه‌های مذهبی و با استفاده از امکانات تشکلهایی مانند «موسیاد»، و همچنین جلب گروهی از تکنوکرات‌ها و صاحبان مشاغل آزاد که لزوماً دین‌باور نبودند ولی از انحصار طلبی و بی‌کفایتی و فساد باندهای حاکم شدیداً ناخرسند بودند، توانست در رقابت‌های انتخاباتی موفقیت‌های قابل ملاحظه‌ای به دست آورد. مثلاً در انتخابات محلی ۱۹۹۴، نامزد این حزب برای شهرداری استانبول، رجب طیب اردوغان، برنده شد. در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۵، حزب «رفاه» بیشترین تعداد کرسی‌های مجلس را از آن خود ساخت و یک دولت ائتلافی با مشارکت حزب «راه راست» (دمیرل و تانسوچیلر) تشکیل داد. اما این دولت «مستعجل» بود. برخی اقدامات و یا تشبثات اسلامی این

دولت (سفر به لیبی و ایران، مهمانی افطار در کاخ نخست‌وزیری و غیره) خشم ژنرال‌ها و رقیبان «لاییک» و «کمالیست» را برانگیخت و در پی اخطاریه «شورای امنیت ملی» با عنوان «مبارزه با ارتجاع» در ۲۸ فوریه ۱۹۹۷، اربکان ناگزیر به استعفا شد. بعد از انحلال حزب «فضیلت»، جریان سیاسی تحت رهبری اربکان دچار انشعاب گردید و بخش وسیعی از کادرها و نهادها و امکانات وابسته به آن، جدا شده و با همراهی کسان دیگر، حزب «عدالت و توسعه» را به وجود آوردند.

این انشعاب و صف‌بندی جدید، جنبه صرفاً تشکیلاتی یا سیاسی نداشت، بلکه عرصه ایدئولوژیک را هم در بر می‌گرفت. اگرچه بخشی بزرگ از رهبری و اعضای «آکپ» را کادرهای حزب «رفاه» و یا «فضیلت» تشکیل می‌دادند که غالباً هم زیر نظر اربکان و همراهان وی تعلیم دیده و رشد کرده بودند، ولی مؤسسان حزب «عدالت و توسعه» نیروهای جوان و «مدرن» آن جریان بودند که راه خود را از «ریش سفیدها» و «سنتی‌ها» جدا کردند و آرم حزب جدیدشان را هم «لامپ برق» برگزیدند. همراه با افول بیشتر احزاب قدیمی و سنتی، و صعود ستاره بخت «آکپ» در فضای سیاسی این کشور، گروه‌هایی از نمایندگان و عناصر سرشناس این جریانات، به ویژه «مام میهن» اوزال، هم از آنها گسسته و به حزب جدیدالتأسیس پیوستند.

دیدگاه‌ها و مواضع این حزب، که خود را «معادل مسلمان» احزاب دمکرات مسیحی اروپایی در ترکیه معرفی می‌کند، بیانگر آنست که این، جریانی است التقاطی که گرایش به «مدرنیسم» (و نه مدرنیته) دارد، «برون‌نگر» و «جهانگرا» (گلوبالیست) است که، ضمن تلاش برای حفظ سنت‌های بومی، خواستار توسعه مبادلات، نه فقط با جوامع اسلامی (که مطلوب اربکان بود) بلکه با همه کشورهاست. بر آنست که توانایی و کارایی «مدیران مسلمان» را در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی، در داخل و خارج، در رقابت با جوامع غیراسلامی، نشان دهد. برخلاف غالب جریانات سنتی که، کمابیش، تحت تأثیر «دولت‌گرایی» بوده یا هستند، این حزب جداً خواستار «کوچک کردن دولت» است و رسیدگی به افشار نیازمند را نه وظیفه دولت، که «تکلیف دینی» افراد می‌داند. بر «فردگرایی» و «مسئولیت فردی» در تعیین سرنوشت افراد جامعه تأکید دارد و مدافع سرسخت مالکیت خصوصی، رقابت و بازار آزاد، خصوصی سازی بنگاه‌های دولتی و تقویت بخش خصوصی است و، از این جهات، هیچ فرقی با جریانات نئولیبرال غربی ندارد. به عنوان حزب، چه در اپوزیسیون و چه در قدرت، مشکلی با عضویت ترکیه در «ناتو» ندارد و پیگیرانه خواستار پیوستن به «اتحادیه اروپا» است که هم در راستای منافع و مقاصد خود حزب است و هم اکثریت وسیع مردم ترکیه، به دلایل گوناگون، خواهان آن هستند.

یک تکیه‌گاه اصلی «آکپ»، چنان که دیدیم، قشر بورژوازی نوخاسته، سرمایه‌داران دیندار، است. اینان در نماز جمعه و جماعت شرکت می‌کنند، عرق نمی‌خورند و یا، به عبارت دقیق‌تر، در محافل و مجامع رسمی‌شان از صرف مشروبات الکلی جلوگیری می‌کنند و از «بی‌نویان»

هم دستگیری می‌نمایند. اما هر نوع کالایی را، از پوشاک و لوازم آرایشی گرفته تا آلات لهو و لعب (که استفاده از آنها را برای زنان و دخترانشان مجاز نمی‌دانند) تولید، توزیع و صادر می‌کنند. بهره می‌دهند و بهره می‌ستانند و از پرداخت رشوه و «حق کمیسیون» برای پیشبرد کسب و کارشان هم ابایی ندارند. در جستجوی بازارهای جدید و سود بیشتر، همواره نگاهی به خارج دارند ولی، در صورت اقتضا، ناسیونالیست دو آتشه می‌شوند... در اینجا، طبعاً، بحث داوری در مورد اعتقادات شخصی و واقعی آنها مطرح نیست بلکه سخن بر سر بازتاب این باورها در عرصه حیات اجتماعی است. آنچه در این عرصه نمایان است، اینست که آنها جرینگ جرینگ سکه‌ها را خیلی بهتر از بانگ اذان می‌شنوند و صورتحساب سود و زیان خود را نیز فراتر از هر متن «مقدس» دیگری می‌شمارند. آنها با استفاده از امکانات گسترده و فزاینده‌شان از حزب حمایت می‌کنند و به تأمین هزینه‌های آن و شبکه‌های وابسته بدان کمک می‌رسانند. متقابلاً، حزب در قدرت نیز می‌کوشد تا شرایط و تسهیلات لازم جهت گسترش فعالیت‌ها و سودجویی افزونتر آنها را، در داخل و خارج فراهم آورد. این شرایط، گذشته از امکانات عمومی و قراردادهای و پیمان‌های دولت و شهرداری‌ها، طبیعتاً، وضع و اجرای قوانین «مساعد»، کاهش کنترل‌های دولتی، پایین نگه‌داشتن دستمزدها، «انعطاف پذیری» هرچه بیشتر در روابط کار، سرکوب اعتراضات کارگری و صنفی، حمایت از صادرات و غیره را در بر می‌گیرد.

اما دیگر تکیه‌گاه اصلی حزب و دولت اردوغان، شبکه‌ها و گروه‌های مذهبی و سنتی است که، همان طور که در بالا اشاره شد، ارتباط بین آنها به پیش از برپایی «آکپ» بر می‌گردد. از جمله مهم‌ترین این طریقت‌ها و فرقه‌ها، می‌توان از «فتح‌الله‌چی‌ها» (پیروان فتح‌الله گولن، مرشد و مبلغ مذهبی معروف که خود وابسته به فرقه «نورچی‌ها» یا طرفداران مکتب سید نوری هستند)، هیأت مذهبی مسجد «اسکندریاشا»ی استانبول، و «سلیمان‌چی‌ها» (پیروان طریقت سلیمان افندی به رهبری احمد و محمد دینز اولگون) می‌توان نام برد. هرکدام از این جماعات، شبکه نسبتاً گسترده‌ای در سطح کشور دارند که، علاوه بر مدارس مذهبی، صدها مدرسه خصوصی اسلامی (دبستان و دبیرستان) را اداره می‌کنند و صاحب مستغلات و ثروت‌های زیادی هستند که بعضاً آنها را به صورت «بنیادها»ی وقفی و یا شرکت‌های سهامی متعارف سازماندهی و کنترل می‌نمایند. ایجاد و گسترش انواع بنگاه‌های «خیریه» نیز از جمله کارکردهای عمده این فرقه‌هاست. پایگاه اصلی اجتماعی آنها در میان اقشار میانی، خرده‌بورژوازی سنتی و اصناف است ولی از افراد تحصیل‌کرده، مدیران شرکت‌ها و بوروکرات‌ها نیز در بین پیروان آنها وجود دارد. این جماعات، بخش بزرگی از پایگاه «آکپ» در جامعه را تشکیل داده و به شیوه‌های گوناگون از آن، خاصه در رقابت‌های انتخاباتی، حمایت می‌کنند. این حزب هم، در مقابل، تلاش می‌کند که، به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم، در زمینه‌های مالی، اجتماعی و سیاسی (تعیین فهرست نامزدهای انتخاباتی، تقسیم مناصب دولتی و غیره) به آنها یاری رساند و

تصویب و اجرای بخشی از خواست‌های مذهبی و سنتی آنها را در مجلس و دولت، حتی‌الامکان، تأمین نماید. بدین‌سان، ائتلافی بین بورژوازی نوکیسه و جماعات مذهبی به وقوع پیوسته که حلقه واسطه آن حزب «عدالت و توسعه» است. یا، به سخن دیگر، مثلثی شکل گرفته که یک ضلع آن اقتصاد، ضلع دیگر آن سیاست و ضلع سوم آن هم مذهب است. «قاعده» یا پایه این مثلث، طی ده سال گذشته، همواره ثابت و یکسان نبوده و، برحسب شرایط و فشارهای بیرونی و یا توازن قوای درونی ائتلاف، تغییر کرده است. با وجود این، می‌توان گفت که تأمین موقعیت و مقاصد بورژوازی نوحاسته، دلیل عمده پایداری این ائتلاف بوده است. هرچند که، در این مدت، اردوغان توانسته رهبری خود و حزیب را تقویت و تحکیم نماید، ولی عملکرد دولت وی، بیش از هر چیز، در جهت تأمین منافع و مصالح خاص آن قشر بوده است. در هر حال، پیداست که این ائتلاف سه‌گانه یکی از عوامل اصلی کسب و حفظ قدرت به وسیله «آکپ» محسوب می‌شود.

رشد اقتصاد

تردیدی نیست که یک عامل عمده دیگر موفقیت حزب حاکم، رشد سریع اقتصاد ترکیه در دهه گذشته است که، پیش از همه، متکی بر توسعه صادرات و استقراض و سرمایه‌گذاری خارجی بوده است. نرخ رشد اقتصاد این کشور در سال ۲۰۱۰ نزدیک به ۹ درصد بوده که، در مقیاس بین‌المللی، در سطح بالایی قرار دارد. تداوم رشد اقتصادی ترکیه، طی آن دوره، آن را، از لحاظ میزان تولید ناخالص داخلی، به رده شانزدهمین اقتصاد در سطح جهانی بالا برده است. در همین دهه، درآمد سرانه سالانه این کشور حدود سه برابر شده و به بیش از ده‌هزار دلار بالغ گشته است (تقریباً دو برابر میزان درآمد سرانه در ایران). در این دوره، نرخ تورم نیز مهار شده و، طبق ارقام رسمی، به ۷ تا ۸ درصد در سال‌های اخیر محدود گردیده و حجم بیکاری نیز در حدود ۱۱ یا ۱۲ درصد نگهداشته شده است. باید یادآور شد که یکی از زمینه‌های شکست رقیبان استخواندار و برنده شدن حزب «عدالت و توسعه» در انتخابات سال ۲۰۰۲، حاد شدن بحران مالی و اقتصادی و سیاسی ترکیه در آن مقطع بود که سطح تولید ملی در سال ۲۰۰۱ به میزان ۹ درصد افت کرده بود و ادامه پرداخت‌های جاری مستلزم تزریق فوری حدود ۱۴ میلیارد دلار وام اضطراری از «صندوق بین‌المللی پول» بود. در آن مقطع نیز، به رغم ناشناخته بودن عملکرد «آکپ»، دولت‌های غربی و مجامع اقتصادی بین‌المللی از پیروزی انتخاباتی آن استقبال کردند. زیرا که اولاً گردانندگان این حزب، با پذیرش «قواعد بازی» سرمایه‌داری جهانی، به ادامه اجرای سیاست «تعدیل ساختاری» و نیز تداوم همکاری و تأمین شروط «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» متعهد شده بود (که در عمل هم با اجرای این تعهدات، خرسندی مقامات مراجع مذکور را برانگیخت). ثالثاً برقراری نوعی ثبات سیاسی، بعد از دولت‌های ائتلافی کم‌عمر سالیان گذشته، در راستای مصالح منطقه‌ای و بین‌المللی آن قدرت‌ها نیز

ارزیابی می‌شد که در واقع نیز چنین بود. ثالثاً به قدرت رسیدن یک جریان راست میانه‌رو اسلامی در این کشور هم، به لحاظ جلوگیری از رشد و مقابله با افراط‌گرایی و تروریسم اسلامی، حائز اهمیت بود. علاوه بر اینها، پایان دوره‌ای بحران اقتصاد جهانی بعد از ۲۰۰۲ و دیگر تحولات بین‌المللی یا منطقه‌ای مانند آغاز لشکرکشی آمریکا به عراق و گشایش بعدی بازارهای این کشور نیز، فرصت‌های مساعدی را برای گسترش صادرات و رشد اقتصاد ترکیه به وجود آوردند.

در هر حال، اقتصاد ترکیه در ده سال گذشته شاهد پویایی و رونق کم‌سابقه‌ای بوده است: صادرات که موتور اصلی این رشد و رونق محسوب می‌شود، در رشته‌های گوناگون گسترش یافته است. گذشته از محصولات کشاورزی، مونتاژ یا ساخت تولیدات صنعتی و تورسیم، تولید و صدور انواع کالاهای مصرفی و همچنین صادرات خدمات (مقاطع کاری، خدمات فنی و مهندسی، حمل و نقل) نیز رواج پیدا کرده است. شهرها و بنادر بزرگ و مراکز عمده صنعتی این کشور، به بازار مکاره‌ای برای تولید، توزیع و صدور و یا صادرات مجدد انواع و اقسام اجناس، به صورت رسمی و غیررسمی، قانونی و غیرقانونی، و انواع قاچاق، تبدیل شده است. صادر کنندگان ترکیه‌ای، با ترفندها و ابتکارات گوناگون، تاکنون توانسته‌اند قدرت رقابت خود را در برابر حریفان چینی یا تایلندی و کره‌ای، حفظ کنند و حتی، افزون بر بازارهای خاورمیانه، قفقاز، آسیای میانه و روسیه و اروپای شرقی، مقاصد صادراتی تازه‌ای در آفریقا و دیگر جاها به چنگ آورند.

این رشد و رونق نسبتاً پایدار، علاوه بر این که فرصت کم‌نظیری جهت انباشت سرمایه و تقویت موقعیت سرمایه‌داران بزرگ قدیم و جدید بوده است، مسلماً در سطح جامعه ترکیه نیز بی‌تأثیر نبوده و، همچنین، از طریق اخذ عوارض و مالیات و خصوصاً مالیات‌های غیرمستقیم (که سهم و سنگینی آنها بسیار بالاست) و نیز واگذاری بنگاه‌هایی دولتی، امکانات مالی بیشتری را برای دولت فراهم ساخته است. با بهره‌گیری از این امکانات، دولت اردوغان توانست که با برقراری «انضباط مالی»، نسبت کسری بودجه را تا اندازه‌ای کاهش دهد، نرخ بهره بانکی را، در قیاس با گذشته، در سطح نسبتاً پایینی نگهدارد و، همچنین به افزایش هزینه‌های سرمایه‌گذاری دولت در بخش زیربنایی (راه، فرودگاه، ارتباطات، حمل و نقل و غیره) و نیز خدمات عمومی و اجتماعی (ساخت مسکن، خدمات بهداشتی و درمانی، خدمات شهری) مبادرت کند. بهبود نسبی و واقعی این گونه خدمات، یکی از زمینه‌های اصلی تبلیغات حزب حاکم در مبارزه انتخاباتی اخیر بوده، که شعار اصلی آن «استمرار ثبات، رشد ترکیه» بوده است.

اما این شیوه تأمین و تداوم رشد (استراتژی توسعه صادرات) که دولت اردوغان پیگیر آن بوده، در همان محدوده منطق اقتصادی هم، اشکالات و معضلات خاص خود را دارد که، به ویژه در وضع موجود ترکیه، اکنون بارزتر شده است: هرگاه به موازات افزایش صادرات، واردات هم با آهنگ بیشتری افزایش یابد، در این صورت اقتصاد کشور با کسری مزمن تراز بازرگانی (مابه‌التفاوت

صادرات و واردات کالاها) و تراز حساب جاری (مابه‌التفاوت صادرات و واردات کالاها و خدمات، بهره و بیمه و غیره، بدون محاسبه وام‌ها و سرمایه‌گذاری خارجی) دچار می‌شود و این وضعیتی است که ترکیه با آن روبروست. چنان که مثلاً در سال گذشته حجم صادرات آن حدود ۱۱۰ میلیارد و میزان واردات آن (برای ماشین‌آلات، قطعات، مواد اولیه، انرژی و غیره) تقریباً ۱۸۰ میلیارد دلار بوده، یعنی که فقط در همان سال حدود ۷۰ میلیارد دلار کسری تراز جاری داشته است. بخشی از این کسری، از طریق اخذ وام‌های کوتاه و میان مدت از خارج و یا با ورود سرمایه‌های خارجی می‌تواند جبران شود. اما با انباشته شدن کسری سالیان متوالی، حجم بدهی‌های خارجی نیز افزایش می‌یابد، به طوری که میزان بدهی خارجی ترکیه اکنون به رقم بی‌سابقه ۲۷۰ میلیارد دلار بالغ گردیده است. این مدل رشد اقتصادی که، در واقع، متکی به استقراض و سرمایه خارجی است در صورت سنگینی شدید بار بدهی‌ها و عدم امکان اخذ وام‌های جدید و خروج سرمایه‌های «فرار»، سریعاً پنجر شده و زمین‌گیر می‌شود. بی‌جهت نیست که مثلاً روزنامه «تایمز مالی»، که تحولات ترکیه را دنبال می‌کند، در سرمقاله خود همراه با تبریک «پیروزی اثرگذار» حزب اردوغان، با اشاره به «رجزخوانی‌های» وی درباره موفقیت‌های اقتصادی، به مسئولان این کشور در مورد «افزایش میزان کسری حساب جاری به بالاتر از ۹ درصد تولید ناخالص داخلی» که «چندان فاصله‌ای با میزانی که کشورهای نظیر یونان و پرتغال را در بحران فرورده است، ندارد»، هشدار می‌دهد.

از منظر اجتماعی و طبقاتی نیز، علاوه بر ملاحظات اقتصادی، پیشبرد این مدل، «بیابان» خاص خود را دارد: اگر از قبل این رشد و رونق اقشار محدودی به «سود»های کلان دست می‌یابند، متقابلاً، اقشار وسیع دیگری هم «زیان» می‌بینند. پایین نگاه داشتن دستمزدهای واقعی، مقررات زدایی در مناسبات کار، محدود کردن بیشتر دستاوردهای صنفی و اجتماعی کارگران و زحمتکشان و سرکوب مقاومت‌ها و مبارزات مزد و حقوق بگیران، از جمله الزامات اصلی این شیوه تأمین رشد اقتصاد در ترکیه بوده است. بر مبنای آمارهای رسمی، صرفنظر از مشاغل آزاد، بیش از ۲۶ درصد مزد و حقوق بگیران ترکیه (یعنی تقریباً از هر ۴ نفر یک نفر) بدون ثبت و ضبط در مراجع قانونی ذیربط، یعنی بدون پرداخت حق بیمه و بازنشستگی و بدون پرداخت مالیات از سوی کارفرمایان، به کار اشتغال دارند و حدود ۸۵ درصد این کارکنان «قاچاق» نیز در بخش‌های اقتصادی غیر از کشاورزی، یعنی در شهرها کار می‌کنند. با چنین وضعی در مورد شاغلان، دیگر حساب بیکاران، که بر پایه برآورد کارشناسان به ۶ میلیون نفر می‌رسد، کاملاً روشن است. با وجود سابقه طولانی فعالیت اتحادیه‌های کارگری و کارمندی در ترکیه و همچنین تلاش‌های دولت برای عضویت در «اتحادیه اروپا»، محدودیت‌های «قانونی» و غیرقانونی بر فعالیت‌های آزاد سندیکایی اعمال می‌شود. به گزارش «کنفدراسیون بین‌المللی سندیکاها»، در سال ۲۰۱۰،

حدود ۳۶۰ فعال سندیکایی در ترکیه از کار اخراج و ۷ تن از آنها نیز زندانی شدند.

در اینجا می‌توان افزود که اقتصاد ترکیه نیز قطعاً از اثرات بحران بزرگ جهانی که از سه سال پیش شروع شده، مصون نمانده است. اگرچه دولت با برخی تدابیر چون اعطای تسهیلات افزون‌تر و سرمایه‌گذاری بیشتر در بخش زیربنایی و ساختمان، کوشید که دامنه آنها را محدود کند ولی این تأثیرات به تدریج پدیدار می‌شوند. طبق گزارش مرکز تحقیقاتی «دیسک» (سندیکای قدیمی و مبارز ترکیه)، طی این سه سال، با وجود افزایش شدت کار و بهره‌وری، تعداد کارکنان بخش صنعت حدود ۴/۴ درصد و میزان دستمزد واقعی آنها نیز حدود ۵/۴ درصد کاهش یافته است.

در این دهه رشد بالای اقتصادی و با وجود بهبود نسبی در عرضه برخی خدمات عمومی در سال‌های اخیر، نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی و عدم تعادل‌های منطقه‌ای در ترکیه شدت یافته است. بر پایه برآورد مراجع بین‌المللی، حدود ۱۷ درصد جمعیت این کشور اکنون زیر خط فقر به سر می‌برند. براساس مقایسه معیار «ضریب جینی»، وضعیت توزیع درآمد در ترکیه امروز بدتر از ایران است.

حزبی که نام خود را «عدالت و توسعه» نهاده است، در مورد «توسعه» (به مفهوم رشد هماهنگ و متعادل بخش‌های اصلی اقتصاد و مناطق کشور و ارتقای واقعی سطح زندگی مردم) فقط «رشد» را، به ترتیبی که وصف آن گذشت، تحقق بخشیده است، و در مورد «عدالت» نیز، اگر هم بر شدت نابرابری‌ها نیفزوده باشد، نهایتاً هیچ عدالتی به ارمغان نیاورده است.

مصلحت طلبی

احزاب و جریاناتی که توان تحقق وعده‌های خود را ندارند و یا عملکرد واقعی آنها با سیاست‌های اعلام شده‌شان سازگار نیست، در عمل، دچار مصلحت طلبی (پراگماتیسم) و توجیه‌گری می‌شوند، و این پدیده‌ایست که در بسیاری از جوامع رواج دارد. اما احزابی مانند حزب «عدالت و توسعه» که مواضع و دیدگاه‌های آنها از ابتدا مبهم و متناقض بوده و، در واقع، ملغمه‌ای از گرایش‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را تشکیل می‌دهند، بیش از همه ناگزیر به مصلحت طلبی می‌شوند و یا به مانورها و تبلیغات پوپولیستی و عوام‌فریبانه روی می‌آورند. عملکرد «آکپ» در هشت سال گذشته گویای آنست که این جریان در زمینه‌های گوناگون و با مهارت کافی، بدین ترندها دست زده و توانسته است موقعیت و پایگاه خود را تا بحال حفظ نماید. برای توضیح این امر، در اینجا، به ذکر چند نمونه و مثال اکتفا می‌کنیم.

سران و گردانندگان این حزب مرتباً اعلام داشته‌اند که به اجرای قانون اساسی فعلی ترکیه، که «نظام لائیک» یکی از اصول مهم آنست، متعهدند. اما عملکرد آنها نشان می‌دهد که آنها توافق چندانی با «لائسیته»، خصوصاً با نوع موجود آن در ترکیه، ندارند. از سوی دیگر، حتی اگر آنها قصد برجیدن آن را هم داشته باشند، در حال حاضر توان آن را ندارند. زیرا که این کار روند پیوستن به «اتحاد اروپا» را به طور کلی منتفی کرده و با اعتراضات شدید در

داخل روبرو گشته و، احتمالاً، به انشعابی درون «آکپ» منجر خواهد شد. (بر اساس نظرسنجی‌های مختلف، طرفداران ایجاد نوعی «حکومت اسلامی» در ترکیه، جمعیت قابل ملاحظه‌ای را تشکیل نمی‌دهند). مانورهای سیاسی گوناگون رهبری حزب در جهت محدود کردن دامنه لائسیته هم برخاسته از همین واقعیت‌هاست.

یکی از وعده‌های انتخاباتی «آکپ»، که «دین و ایمان» را مستقیماً به صحنه کارزار سیاسی آورد، در سال ۲۰۰۲ این بود که آزادی ورود دانشجویان دختر (و نیز مدرسان زن) با حجاب اسلامی، به دانشگاه‌های دولتی (و نه البته حجاب اجباری به شیوه جمهوری اسلامی) را برقرار کند. اما، پس از کشمکش‌های شدید بسیار، موفق به انجام آن نشده و تنها در بعضی از دانشگاه‌های خصوصی آن را عملی کرده است. در سال ۲۰۰۴، دولت اردوغان لایحه‌ای به مجلس برد که، طبق آن، عمل «زنا» جرم تلقی شده و موجب تعقیب کیفری می‌شود. ولی در اثر اعتراضات زیاد، در داخل و خارج کشور، این لایحه مسکوت ماند. اخیراً طرحی از سوی آن حزب مبنی بر «ممنوعیت فروش مشروبات الکلی به افراد زیر ۲۴ سال»، پیشنهاد و سوژه دیگری برای بحث و مجادلات بسیار شده است. روشن است که مسائلی مانند «حجاب»، «زنا» و «شرب خمر» از مشغولیت‌های ذهنی مسلمانان متعصب و گروه‌های ناآگاه جامعه ترکیه است و حزب حاکم نیز، به قصد حفظ موقعیت و راضی نگه‌داشتن این بخش از طرفدارانش، آنها را پیگیری می‌کند. اما این نیز روشن، و شگردی شناخته شده، است که طرح این قبیل مسائل از جانب «آکپ» کوششی است برای منحرف کردن اذهان و توجهات از سیاست‌های اقتصادی جاری که تبعات زیانبار آنها اساساً متوجه همان گروه‌ها و بسیاری دیگر از اقشار جامعه است. به قول، شاعر خودمان، فردوسی: «زیان کسان از بی نفع خویش بکوشند، و دین را بیازند پیش».

در روند طولانی مذاکرات عضویت در «اتحادیه اروپا» (که اکنون به دلیل مخالفت برخی دولت‌های اروپایی دچار رکود شده است) دولت اردوغان، خواسته یا ناخواسته، پاره‌ای تغییرات در قوانین موجود ترکیه (نظیر لغو مجازات اعدام، آزادی گفتار و انتشارات به زبان کردی، تخفیف برخی مقررات جزایی) را پذیرا شد. اختلافات و زورآزمایی‌های مکرر میان دولت و فرماندهی نیروهای مسلح، نهایتاً به کاهش اختیار دخالت‌های مستقیم ارتش در امور سیاسی منجر شده که مسلماً گامی مثبت در مسیر توسعه دموکراسی در این کشور است. رفاندوم اصلاح موادی از قانون اساسی موجود (محصول کودتای ۱۹۸۰) که در سال گذشته با نزدیک به ۵۸ درصد رأی مثبت، به انجام رسید، از جمله انتخاب رئیس جمهوری با رأی مستقیم مردم (به جای انتخاب او به وسیله مجلس) را برقرار کرد. لکن، در برابر این روندها در راستای تقویت دموکراسی و آزادبها، برخی دیگر از سیاست‌ها و اقدامات حزب حاکم در جهت عکس آن و حتی آشکارا ضد دموکراتیک بوده است.

در همان رفاندوم اصلاح قانون اساسی، مواد دیگری گنجانده شده بود که مترادف با کاهش استقلال قوه قضاییه و امکان دخالت بیشتر قوه مجریه در امور آن است. در مقابل تقلیل قدرت دخالت ارتش، قدرت پلیس (که

اساساً تحت کنترل دولت است) افزونتر شده و ترتیبات پلیسی گسترش یافته است. گذشته از منطقه کردستان که غالباً مورد تهاجم نیروهای امنیتی و پلیسی است، بازداشت برخی از فعالان سیاسی و روزنامه نگاران منتقد دولت، و یا سانسور کتابها و محاکمه نویسندگان رواج بیشتری پیدا کرده است. تلاش دولت برای گذراندن ضربتی لویایح مورد نظرش از مجلس و عدم تحمل اپوزیسیون نیز اکنون بیشتر نمایان شده است. مجموعه این قبیل تشبثات، نگرانی‌های تازه‌ای را در بین نیروهای دمکرات و ناظران داخلی و خارجی نسبت به تقویت گرایش‌های «اتوریتر» و خودکامه در حزب، و به ویژه در رهبر آن اردوغان، پدید آورده است.

چگونگی برخورد «آکپ» به مسئله کرد نیز نمونه مشخص دیگری از روش‌های مصلحت‌طلبانه و فریبکارانه آن را نشان می‌دهد. در انتخابات سال ۲۰۰۷، حزب حاکم با عنوان این که «مسئله کرد، مسئله من است» و با وعده انجام برخی طرح‌های عمرانی برای توسعه منطقه کردستان و، همچنین، از طریق تبانی با گروهی از خان‌ها و رؤسای عشایر این منطقه، توانست تعداد قابل توجهی از منتخبان این منطقه را به حزب خود اختصاص دهد. اما، در انتخابات اخیر، که بی‌پایه بودن آن حرف‌ها و وعده‌ها کاملاً آشکار شده و دیگر امید چندانی برای جلب آرا در این نواحی نبود، «آکپ» شگرد دیگری در پیش گرفت و بر طبل ناسیونالیسم افراطی و شوونیسم کوبید تا شاید بخشی از رای‌های طرفداران حزب «حرکت ملی» را از آن خود کند. بدین ترتیب، اردوغان در سخنرانی‌های انتخاباتی خود، نه تنها مدعی شد که «مسئله کرد خاتمه یافته»، بلکه با انتقاد از دولت ائتلافی پیشین که عبدالله اوچالان را به موقع اعدام نکرده و ترکیه، در مذاکره با «اتحادیه اروپا»، بعداً ناگزیر به لغو مجازات اعدام شده است، تصریح کرد که «اگر من بودم او را به دار می‌آویختم». وی، همچنین، در این انتخابات، تصویب و اعلام طرح «عفو عمومی» از طرف مجلس را هم به «جلب رضایت خانواده‌های مقتولین» (کشته شدگان نیروهای مسلح)، حواله کرد. در اینجا می‌توان اشاره کرد که شیوه‌های سازماندهی و هدایت «آکپ» در ۹ سال گذشته، یکی دیگر از عوامل مهم پیروزی‌های پی‌درپی آن در انتخابات بوده است. این حزب تازه به قدرت رسیده که برحسب شرایط و سریباً، از موضع «تدافعی» به موضع «تهاجمی» و یا برعکس، جابه‌جا می‌شود، تا جایی که می‌تواند هیچ چیز را به تصادف و احتمالات واگذار نکرده و برای همه‌چیز برنامه ریزی و تدارک می‌کند. با برقراری انضباط شدید در میان کادرها و فعالیت‌های حزبی، تنها به این بسنده نمی‌کند و مرتباً از امکانات نهادها، شبکه‌ها و بنگاه‌های «خیریه» وابسته به خود هم برای پیشبرد مقاصدش بهره می‌گیرد. صرفاً به همین‌ها هم اکتفا نکرده و، در جهت گسترش پایگاه و تقویت خود، برای جلب عناصر غیر مذهبی، تکنوکرات‌ها، افراد سرشناس و نظایر اینها تلاش می‌کند. علاوه بر رسانه‌های دولتی یا طرفدار دولت، می‌کوشد که با تهدید یا تطمیع بخشی دیگر از رسانه‌های مخالف و مستقل را نیز جلب یا بی‌طرف نماید. با شکست در هر حوزه یا منطقه، کارشناسان خود را بدانجا اعزام می‌دارد تا دلایل شکست و زمینه‌های جبران آن

بررسی کنند. فعالیت ارگان‌ها و حوزه‌های حزبی را تنها به موسم کارزار انتخاباتی محدود و منحصر نمی‌کند و در سایر اوقات نیز فعالان حزب و بنگاه‌های وابسته را به محلات مورد نظر می‌فرستد تا به تبلیغات حزبی و یا صدقه دهی بپردازند. مسئولان دولتی و حزب مرتباً در مراسم عزا و عروسی، ختنه سوران، مناسبت‌ها و آئین‌های مذهبی مشارکت کرده و، علاوه بر تبلیغ دیدگاه‌های حزب، «التماس دعا» از حاضران برای موفقیت دولت اردوغان می‌کنند.

ضعف و خطاهای اپوزیسیون

بی‌گمان، یکی از نقاط قوت حزب حاکم در این دوره، همانا ضعف و اشتباهات اپوزیسیون بوده است. همان طور که در سال ۲۰۰۲، و رشکستگی سیاسی و درماندگی احزاب رقیب عمده موجب موفقیت و کسب قدرت «آکپ» شد، در هشت سال گذشته نیز پراکندگی و خطاهای بزرگ رقیبان، از عوامل اصلی تثبیت موقعیت و تداوم دولت آن به حساب می‌آید.

در آغاز آنها بر این تصور بودند که حریف تازه وارد توان اداره امور کشور را نداشته و بنابراین، به زودی، ناگزیر به کناره‌گیری شده و قدرت را به آنها واگذار خواهد کرد. و این، «خوار شمردن دشمن»، نخستین خطای آنها بود. آنها تصور می‌کردند که، دیر یا زود، بالاخره فرماندهی نیروهای مسلح، به روال سابق، دخالت کرده و این جریان اسلامی و «مقدسات‌چی» را، که عملاً «مقدسات» دیرین «کمالیسم» را نادیده می‌گیرد، از میدان به در خواهد کرد. این هم، خطای دیگر ارزیابی آنها بود. در واقع، جریانات سیاسی لائیک و «اتاتورک‌چی» و نیز فرماندهان ارتش نشان دادند که تصویر درستی از تحولات و اوضاع کشورشان، و شناخت واقعی و دقیق از حریفشان نیز ندارند.

طی نیمه دوم قرن پیشین و در طول حاکمیت احزاب و نهادهای گوناگون سیاسی و نظامی و اقتصادی در ترکیه، شبکه‌های محدود از «نخبگان»، متشکل از سیاست‌پیشگان، ژنرال‌ها، صاحبان انحصارات و سرمایه‌های کلان، بوروکرات‌ها و گروهی از نویسندگان و روزنامه نگاران شکل گرفته بود که عمده مقدرات کشور را در دست داشتند و، به طور متناوب، تشکیل مجلس و دولت می‌دادند و طی این نوبت نیز، خود و وابستگانشان بار خود را می‌بستند. اینان از میراث و اندیشه‌های بنیانگذار جمهوری ترکیه نیز یک ایدئولوژی محدود و منجمد ساخته بودند که هرگونه خدشه در آن و یا هرگونه نقد «آتا تورک» را «ذنب لایغفر» شمرده و مستوجب پیگرد قضایی می‌دانستند. اما آنها در ادعای پیروی از «کمالیسم» نیز کاملاً صادق نبودند. چرا که مثلاً یکی «اصول» پایه‌ای افکار و عملکرد مصطفی کمال، استقلال سیاسی و اقتصادی ترکیه بود، در حالی که در خلال حاکمیت این شبکه، وابستگی نظامی، سیاسی و اقتصادی ترکیه به قدرت‌های غربی و خصوصاً به آمریکا شدت یافت و همه دولت‌ها، از دمیرل و اجویت گرفته تا کنعان اورن و اوزال، ناگزیر به تبعیت از توصیه‌ها و دستورالعمل‌های «صندوق بین‌المللی پول»، «بانک جهانی» و نظایر آنها بوده‌اند. اما در اثر تحولات وسیع جمعیتی، آموزشی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در

جامعه ترکیه و در جهان، ساخته‌ها و بافته‌های آن شبکه نخبگان نیز تدریجاً مقبولیت و مشروعیت اولیه خود را از دست دادند. نسل جوان، در جامعه‌ای که متوسط سن افراد آن ۲۸ سال است، عمدتاً نگاه متفاوتی به «اتاتورک» و میراث گذشته دارد. تصورات در مورد «جایگاه ارتش» نیز عوض شده، ارتشی که از ۱۹۸۴ تاکنون درگیر جنگی داخلی علیه بخشی از ساکنان این سرزمین شده است. در برخورد با اسلام‌گرایی نیز که از دهه ۱۹۸۰ رو به رشد نهاد، گردانندگان آن شبکه بر این تصور بودند که با استفاده از حربه «کمالیسم» و با سرکوب گروه‌های افراطی و تروریست مذهبی، آن را متوقف خواهند کرد. ولی اسلام سیاسی جماعات و یا احزابی چون «رفاه» و «فضیلت»، از کوچه و بازارهای استانبول، و آنکارا سر برآوردند و نماز جماعت را در معابر عمومی علم کردند.

پس از روی کار آمدن «آکپ»، هرگاه ژنرال‌ها و همدستان آنها قصد کودتا داشتند، عملاً قادر به این کار نشدند. زیرا که نه تنها اکثریت جامعه امروز ترکیه دیگر نمی‌خواهد منفعلانه شاهد دخالت‌های متناوب ارتش و اعلام حکومت نظامی، به سیاق سابق، باشد بلکه، به دلایل مذکور در بالا، دولت‌های اروپایی و آمریکا نیز که خواستار «ثبات سیاسی» متحد قدرتمندشان در خاورمیانه هستند، توافقی با این امر نداشته‌اند. با اینهمه، تهدیدها و اختراهای گاه به گاهی فرماندهی ارتش در مورد «خطر اسلام‌گرایی»، و یا طرح و بحث نقشه‌های خیالی یا احتمالی کودتای نظامی، مستمسک خوبی به دست حزب اردوغان داد تا ضمن «مظلوم نمایی»، با تهاجم متقابل ژنرال‌ها را ناگزیر به عقب‌نشینی کرده و اختیارات سیاسی آنها (و نه بودجه نظامی و دیگر امتیازات ارتش) را کاهش دهد.

طی چهار سال گذشته، دو پرونده «سیاسی - نظامی» به نام‌های «ارگنه کن» و «بالیوز»، در رابطه با طرح‌های احتمالی کودتا، در محاکم قضایی ترکیه گشوده شده و صدها نفر، و از جمله آنها تعدادی از ژنرال‌ها و افسران بازنشسته و یا در حال خدمت ارتش و ژاندارمری، برخی از اعضای جریانات ناسیونالیست افراطی، وکلا و روزنامه‌نگاران، بازداشت شده‌اند که بعضی از آنها اکنون در زندان به سر می‌برند. تکلیف این پرونده‌ها تا به حال روشن نشده و به نظر می‌رسد که توافقی پنهانی بین دولت و سران فعلی ارتش صورت گرفته که، بر مبنای آن، دولت از برخورد شدید به نظامیان پرهیز کرده و این پرونده‌ها را به نحوی فیصله دهد و ژنرال‌ها هم از پیگیری اعلام محکومیت و ممنوعیت فعالیت «آکپ» (از طریق دادگاه قانون اساسی) دست بردارند. اما دولت این پرونده‌ها را همچون «شمشیر داموکلس» در بالای سر ارتش و اپوزیسیون «کمالیست» نگه‌داشته و با درز تدریجی بخشی از مندرجات آنها (که سندیت و صحت آنها هنوز در محکمه‌ای به اثبات نرسیده است) در رسانه‌های طرفدار دولت، همچنان می‌کوشد آنها را به سکوت و عقب‌نشینی وادارد.

چنانکه قبلاً اشاره شد، ایفاگر نقش اصلی اپوزیسیون لائیک در مجلس، در این دوره، حزب پرسابقه «جمهوریخواه خلق» بوده است. این حزب سابقاً گرایش‌های خفیف «سوسیال دمکراسی» داشته ولی، در

عمل، در پیشبرد سیاست‌های اقتصادی و یا سیاست خارجی فرق چندانی با رقبای دست راستی خود چون حزب «عدالت» یا «مام‌میهن» نداشته است. در زمینه دموکراسی نیز، این جریان ضمن دفاع سرسختانه از نظام لائیک و پایبندی به بخشی از آزادی‌ها و حقوق مدنی، در برخورد با حقوق ملیت‌ها موضعی شدیداً ناسیونالیستی داشته است. به طوری که کمترین اشاره‌ای به «مسئله کرد» در ترکیه، رهبران این حزب را هم، مثل دیگر جریانات ناسیونالیست افراطی، چنان برآشفته می‌کرده که، بهترین پاسخ آنها ذکر یکی از کلمات قصار «آتاتورک»، نظیر «ترکیه مال ترک‌هاست»، بوده است.

در جریان کشمکش مستمر میان دولت و ارتش، در سال‌های اخیر، حزب «جمهوریخواه خلق» با دستاویز دفاع از نظام لائیک، آشکارا جانب ژنرال‌ها را گرفت. و این نه یک خط بزرگ، بلکه رسوایی مضاعف برای این اپوزیسیون مدعی دموکراسی بود. زیرا که حزب راست اسلامی حاکم که خواهان عقب راندن ارتش از صحنه سیاسی بود، با استناد به همین جانب‌گیری اپوزیسیون «کمالیست»، خود را به عنوان «پیشرو» توسعه دموکراسی در ترکیه وانمود کرد و، فراتر از آن، در کوچه و خیابان، در داخل و خارج، فریاد برآورد که «ما در پی تغییرات و انجام اصلاحات هستیم اما این ژنرال‌ها و «روشنفکر»ها نمی‌گذارند»!

در پی تشدید اختلافات درون حزب «جمهوریخواه خلق»، و به دنبال افشای «فساد اخلاقی» رهبر آن دنیز بایکال در سال گذشته، بخشی از رهبری آن که غالباً از همان شبکه نخبگان و طرفدار نظامیان بودند، کنار گذاشته شدند و کمال قلیچدار اوغلو به دبیرکلی آن برگزیده شد. همراه با این تغییرات در رأس، در مواضع این حزب نیز دگرگونی‌هایی صورت گرفته است. چنان که مثلاً در انتخابات سال ۲۰۰۷، عمده تبلیغات این حزب بر هشدار نسبت به «خطر اسلام‌گرایی» و یا «نقشه‌های پنهانی» گردانندگان «آکپ» برای ترکیه، متمرکز بود. اما در انتخابات پارلمانی امسال، مسائل و خواست‌های اجتماعی و اقتصادی مثل فقر و بیکاری مورد توجه قرار گرفت و پیشنهادهایی چون «پرداخت ماهانه ۲۷۰ یورو به عنوان کمک هزینه به خانوارهای تهیدست»، «ایجاد وزارتخانه حقوق زنان» و «برخوردری کردها از حق آموزش به زبان مادری» در برنامه انتخاباتی آن گنجانده شد. لکن این تغییرات دیرینه‌نگام در رهبری و برنامه حزب «جمهوریخواه خلق» نیز چندان کارساز نشد. هرچند که این جریان نسبت آرای خود را افزایش داد ولی نتوانست حتی یک سوم آرای شرکت‌کنندگان در این انتخابات را هم به دست آورد.

آلترناتیو چپ و دمکرات

وجهی دیگر از واقعیت جامعه امروزی ترکیه، نبود یک آلترناتیو نیرومند چپ و دمکرات در عرصه سیاسی است. در نبود چنین آلترناتیوی، بخش بزرگی از توده‌های مردم به غیبت در انتخابات و یا به انتخاب میان بد و بدتر، ناگزیر می‌شوند. سلطهٔ سرکوبگری طی سالیان متمادی و پراکندگی‌های موجود، مانع از شکل‌گیری بدلی معتبر و قدرتمند در برابر نیروهای راست و مذهبی شده و دامنه انتخاب رأی‌دهندگان را به واقع محدود کرده است. اما در جریان مبارزات انتخاباتی اخیر، بلوکی با عنوان «جبهه کار،

آزادی و دموکراسی» شکل گرفته است که می‌تواند زمینه ایجاد و تقویت چنان آلترناتیوی را فراهم آورد. این «جبهه»، در واقع، ائتلافی میان فعالان سیاسی کرد و بخشی از نیروهای چپ و دمکرات ترکیه است. در این «جبهه» که حول حزب «صلح و دموکراسی» (ب‌دپ) تشکیل گردیده است، گرایش‌های مختلف از میان جریانات سیاسی ترک و کرد حضور دارند. برنامه انتخاباتی و خواست‌های اصلی این بلوک، شامل آزادی زندانیان سیاسی، شناسایی هویت‌های ملی موجود در ترکیه، «خودمختاری دمکراتیک» یا نوعی خودگردانی در کردستان ترکیه، و نیز مجموعه‌ای از مطالبات اجتماعی و اقتصادی بوده است.

به رغم حاکمیت شرایط سخت در مناطق جنوب شرقی، محدودیت‌های شدید و از جمله ممنوع کردن پی‌درپی احزاب و سازمان‌های عضو «جبهه» و نابرابری‌های بسیار در امکانات تبلیغات انتخاباتی، حزب «صلح و دموکراسی» و دیگر اعضای ائتلاف، توانستند با سازماندهی مؤثر نیروها و فعالیت‌های خود، از سد حد نصاب نیز عبور کرده و به موفقیت قابل توجهی دست یابند. علاوه بر منطقه کردستان، تعدادی از نمایندگان مورد حمایت «جبهه»، از دیگر مناطق چون استانبول، آدنا مرسین، نیز انتخاب شدند و، برای اولین بار، یک نامزد مسیحی (سریانی) نیز از طریق این جریان به مجلس ترکیه راه پیدا کرد. اعزام ۳۶ نماینده به مجلس جدید، مسلماً امکانات مناسبی را جهت طرح و پیگیری خواست‌های نیروهای دمکرات و چپ به وجود می‌آورد و همچنین، با در نظر گرفتن ترکیب توزیع کرسی‌های این مجلس در بین احزاب مختلف، برخورداری از این تعداد نماینده، وزن و اهمیت بیشتری برای «ب‌دپ» ایجاد می‌کند.

همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردیم، شش تن از منتخبان این جریان زندانی هستند و بسیاری دیگر از آنها نیز سال‌های زیادی از عمرشان را در زندان‌های ترکیه گذرانده‌اند. لیلیا زانا، که این بار با آرای بسیار زیاد از حوزه دیار بکر (یا «آید» به زبان کردی) برگزیده شده است، در سال ۱۹۹۱ نیز به نمایندگی انتخاب، ولی به دلیل ادای سوگند به زبان کردی از مجلس اخراج و به ۱۵ سال حبس محکوم شده بود. او بعد از گذراندن ده سال در زندان، اکنون پس از ۲۰ سال، در سن پنجاه سالگی، بار دیگر به مجلس ترکیه برمی‌گردد.

ارطغرل کورک‌چی، از جمله رهبران جنبش دانشجویی و چپ ترکیه در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، از هم‌زمان چهره‌های سرشناس چپ انقلابی ترکیه چون ماهرچایان و دنیز گزمیش، از مبارزان «جبهه رهایی‌بخش خلق ترکیه» و تنها بازمانده قتل عام معروف «دره سرخ»، پس از سال‌ها مبارزه و تحمل حبس، اکنون با ایجاد «جبهه کار، آزادی و دموکراسی»، به مجلس راه می‌یابد. یکی دیگر از مبارزان چپ معروف دهه‌های مذکور، که بعدها «حزب زحمتکشان» را به وجود آورده و در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی فعال بوده است، لونت توزل است که در تشکیل ائتلاف جدید نیروهای سیاسی چپ و کرد مشارکت داشته و به عنوان نامزد «مستقل»، با کسب زدیک به ۱۴۰ هزار رأی، از حوزه استانبول انتخاب شده است.

در پایان، اشاره به چند نکته پیرامون مسائل پیشروای مجلس جدید ضروری به نظر می‌رسد. از جمله طرح‌های مهم حزب حاکم و اردوغان برای بعد از انتخابات، تغییر قانون اساسی ترکیه است. یکی از موارد اصلی تغییر مورد نظر رهبری «آکپ»، تبدیل نظام سیاسی ترکیه به یک نظام مبتنی بر اقتدار ریاست جمهوری، یعنی افزایش اختیارات و حیطة عمل رئیس جمهوری (مانند نظام آمریکا یا فرانسه و یا احتمالاً روسیه) است. این طرح، همچنین، منطبق با مقاصد اردوغان نیز هست که می‌خواهد، پس از سه دوره نخست وزیری، و با برگزاری انتخابات مستقیم، بر مسند ریاست جمهوری مقتدر، به جای عبدالله گل (فرد دوم حزب حاکم) بنشیند. اما تصویب قانون اساسی جدید از طریق مجلس، مستلزم حداقل دوسوم آرای نمایندگان (۳۶۷ رأی) است که «آکپ» فاقد آنست. تصویب قانون جدید از راه مراجعه به آرای عمومی هم، نیازمند گذراندن طرح رفرااندوم از مجلس با حداقل ۳۳۰ رأی است. در صورتی که حزب حاکم بتواند رأی مثبت چند تن دیگر از نمایندگان مخالف را خریداری و جلب نماید، می‌تواند قانون اساسی مطلوب خود را، بدون توجه به نظرات و پیشنهادهای اپوزیسیون، به رفرااندوم بگذارد.

اما یکی دیگر از موارد بسیار حساس تغییر قانون اساسی، در وضعیت موجود، چگونگی برخورد آن به آزادی‌ها و حقوق دمکراتیک، از جمله حقوق ملیت‌ها و خصوصاً حقوق کردهاست. واقعیت اینست که بعد از چند دهه و پس از برجای گذاشتن بیش از ۴۵ هزار کشته، مسئله کرد در حال حاضر به مهمترین مسئله سیاسی و اجتماعی داخلی ترکیه تبدیل شده است. اغلب فعالان سیاسی کرد و جریانات چپ و دمکرات، اکنون خواهان حل سیاسی و مسالمت آمیز این مسئله هستند و موفقیت اخیر انتخاباتی آنها نیز نشانه‌ای از بازتاب گسترده این خواست در سطح جامعه است. هرگاه دولت اردوغان و فرماندهی ارتش، بخواهند همچنان بر «راه حل» نظامی و امنیتی تأکید نمایند و یا، با انکار مسئله کرد و حقوق ملیت‌ها، آن را فهرست موضوعات و دستور کار تغییر قانون اساسی خارج کنند، اوج‌گیری مقاومت‌ها و مبارزات حق‌طلبانه مردم، تشدید درگیری‌های نظامی و سرکوب، و عواقب همه اینها در درون و بیرون ترکیه دور از انتظار نخواهد بود.

علاوه بر اینها، پیروزی مجدد حزب اردوغان و تشکیل دولت جدید، به خودی خود، دیگر معضلات فراروی این دولت را رفع نخواهد کرد. تلاش آن برای پیوستن به «اتحادیه اروپا» در سنگلاخ مذاکرات طولانی و راكد افتاده است و اقدامات آن در جهت ایجاد برخی تغییرات در سمتگیری سیاست خارجی و دیپلماتیک کشور و تبلیغ «مدل ترکیه» به عنوان الگویی برای خاورمیانه و یا «جهان اسلام»، توفیق زیادی به دست نیاورده و «مسئله قبرس» نیز کماکان لاینحل مانده است. گذشته از این، ماهیت واقعی این حزب و رهبری آن و وعده‌های انتخاباتی‌شان، به تدریج بر افشار بیشتری از مردم آشکارتر شده و، در همین حال، عوارض و پیامدهای اجتماعی سیاست‌های اقتصادی آن و احتمال تشدید بحران اقتصادی نیز، بیش از پیش، نمایان می‌شود.

از مبارزات مردم آذربایجان

برای حفظ محیط زیست پشتیبانی کنیم

روز شنبه ۱۲ شهریور، برای بار دوم مردم شهرهای ارومیه و تبریز، در اعتراض به خشک شدن دریاچه ارومیه و بی‌توجهی مسئولین دست به اعتراض زدند. هفته قبل، ۵ شهریور، نیز مردم ارومیه و تبریز، در پی رد طرح دو فوریتی نجات دریاچه ارومیه در مجلس، به خیابان آمده و با شعارهایی چون "آذربایجان دور سس ور - اورمو گولونه نفس‌ور" (آذربایجان برخیز و فریاد کن - به دریاچه ارومیه نفس بده)، "اورمو گولو جان وریر - مجلس اونون قتلینه فرمان وریر" (دریاچه ارومیه جان می‌دهد - مجلس فرمان قتل آن را می‌دهد)، اعتراض خود به مرگ تدریجی دریاچه ارومیه و بی‌توجهی دولت و مجلس را نشان دادند. از آنجا که در جمهوری اسلامی، حتی نمی‌توان به خشک شدن یک دریاچه، ناشی از اقدامات غلط و ندانم‌کاری مسئولین اعتراض کرد، حکومت به جای چاره‌اندیشی و تلاش برای حفظ این دریاچه، دست به سرکوب معترضین زده و با گسیل نیروهای انتظامی خود به خیابان‌های ارومیه و تبریز، با سرکوب مردم، ده‌ها نفر از معترضین را دستگیر و به زندان افکند.

اما علیرغم سرکوب شدید، مردم مرعوب نشدند و بار دیگر دیروز، ۱۲ شهریور، به خیابان‌ها آمده و با صدای رسا اعتراض خود به اقدامات حکومت را فریاد زدند. این بار نیز حکومت جز خشونت و سرکوب، پاسخ دیگری به اعتراضات به حق مردم نداد و با شدت تمام به ضرب و شتم مردم پرداخت و همچون بار اول ده‌ها تن دیگر را روانه زندان کرد.

دریاچه ارومیه سومین دریاچه آب شور دنیا و بزرگترین دریاچه کشور بوده، هزارها است که پناهگاه میلیون‌ها پرنده مهاجر است. حکومت با احداث سدهای متعدد بر سرشاخه‌های رودخانه‌های منتهی به دریاچه ارومیه موجب بی‌آبی و تخریب دشت‌های اطراف آن و کاهش سطح آب دریاچه گردیده است. همچنین اجرای طرح جاده میان‌گذر دریاچه نیز آسیب جدی به اکوسیستم دریاچه وارد نموده و نسل انواع نایاب آبی‌ها و خاکزی‌ها از میان رفته و یا در حال نابودی است. خشک شدن تدریجی این دریاچه یک فاجعه محیط زیستی است. اکنون مردم آذربایجان، برای نجات این دریاچه و جلوگیری از نابودی آن به پا خاسته و علیرغم خشونت حکومت، به مبارزه خود برای نجات این دریاچه و حفظ محیط زیست ادامه می‌دهند.

ما از جنبش مردم شهرهای ارومیه و تبریز دفاع کرده و سرکوب وحشیانه تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم را محکوم می‌کنیم، و خواهان آزادی تمامی دستگیر شدگان تظاهرات روزهای ۵ و ۱۲ شهریور و دیگر زندانیان سیاسی هستیم..

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، هم‌صدا با تمامی آزادیخواهان ایران، با پشتیبانی از جنبش حفظ محیط زیست مردم آذربایجان، بر این باور است که تنها راه تحقق خواسته‌های مردم و استقرار آزادی و دموکراسی، تداوم مبارزات مطالباتی مردم و پیوند جنبش‌های اجتماعی با یکدیگر است

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۳ شهریور ۱۳۹۰ - ۴ سپتامبر ۲۰۱۱

اتحاد کار

شماره ۱۷۱

شهریور ۱۳۹۰

سپتامبر ۲۰۱۱

ETEHADE KAR

SEPTEMBRE 2011

NO. 171

تماس با (وابط عمومی سازمان):
نامه های فود را به آدرسهای زیر از
یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید.

آدرس سازمان در فرانسه :

AZAMI

116 RUE DE CHARENTON

75012 PARIS FRANCE

آدرس پست الکترونیکی

etehadefadaian@wanadoo.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefadaian.org

۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۴۹) فاکس

۶۲۰۵۱۴۱۱۲ (۳۳) تلفن



کاهش آب دریاچه ارومیه از سال ۱۳۶۲ تا کنون

گرامی باد یاد جان‌باختگان کشتار

زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷